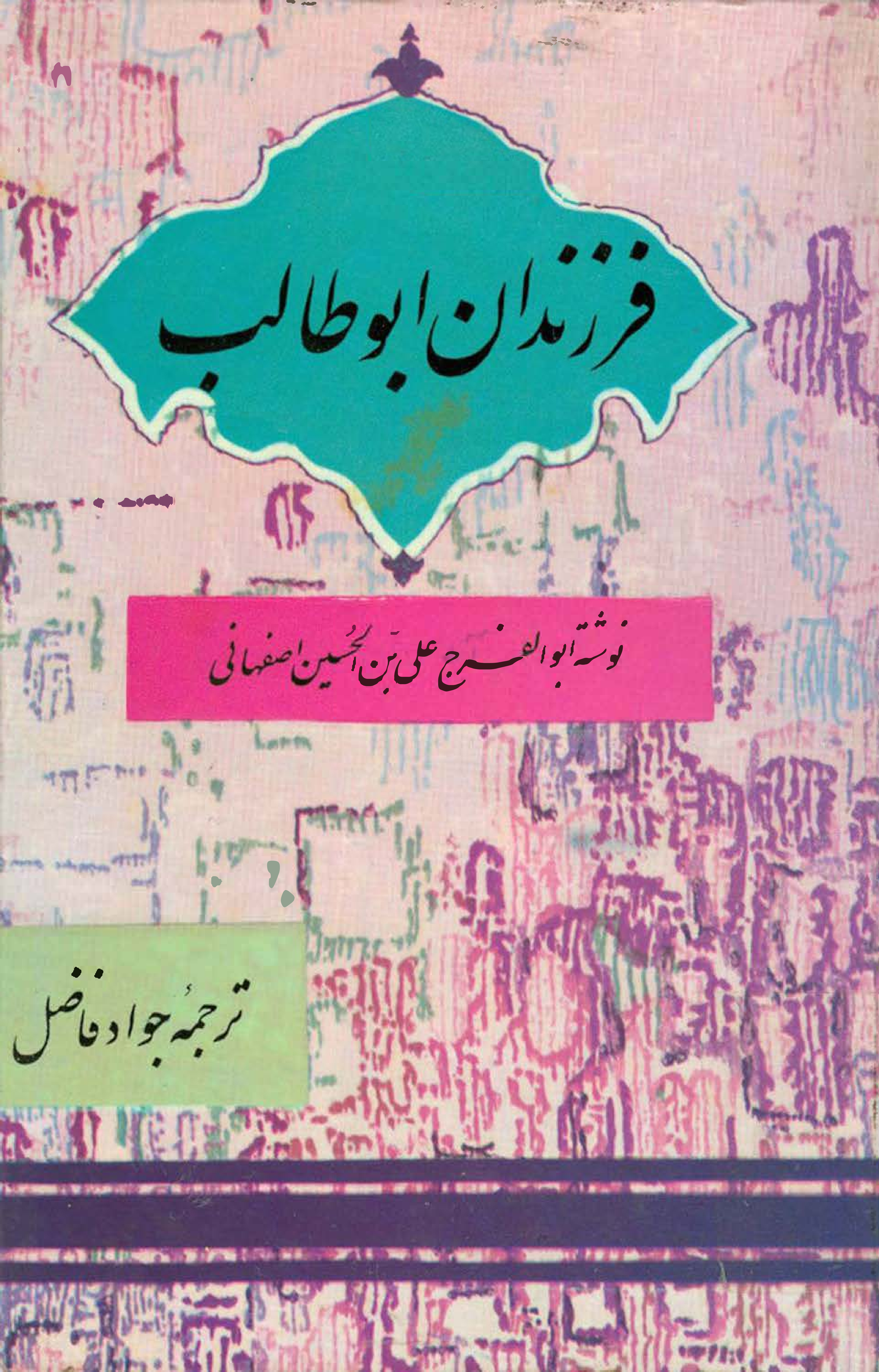
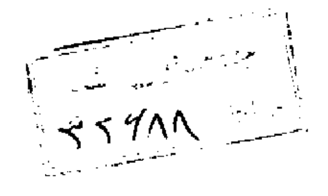

فرزندان ابوطالب
نوشته ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی
ترجمهٔ جواد فاضل

نوشته‌ی ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی
میلاد : ۲۸٤
وفات : ۳۵۲ هـ

فرزندان ابوطالب



ترجمه‌ی جواد فاضل

جلد سوم

کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی

۱۳۳۹

او خود حدیث می‌نوشت و گروهی از علماء مانند عمرو وحسین بن علوان محمدبن منصور راوی از او حدیث می‌نوشتند

•*•

ابوعبدالله احمدبن عیسی پیش از خلافت جعفر متوکل به گوشه‌ی پنهانی خزیده بود ولی چون در عهدجعفر در همان استتار جهان را وداع گفت ما نام او را در ردیف فجایع عهد متوکل یاد کرده‌ایم

•*•

دراین کتاب، آنجا که ازعهد مهدی سخن بمیان آوردیم، ذکری ازصباح زعفرانی واین علاق صیرفی نیز بمیان آمد که پس ازمرگ عیسی ابن زید پسرانش را به قصر مهدی عباسی آوردند و مهدی نسبت به فرزندان عیسی بن زیدمحبت بسیارروا داشت وآنان را درکاخ مخصوص خودجاداد وفرزندان عیسی درکاخ سلطنتی مهدی تازمان هارون الرشید بسر بردند وپس ازمرگ هارون وسقوط امین احمدبن عیسی بن زید ازقصر سلطنتی گریخت وناپیداشد.

محمدبن اسماعیل می گوید:

به هارون الرشید گزارشی رسید که احمدبن عیسی وقاسم بن علی «اوهم ازسادات حسینی بود» درحجازبرضداودست به اقدامات انقلابی زده‌اند .

هارون دستور داد این دو سید حسینی را بـه بغداد اعزام داشتند .

وقتی احمدوقاسم به کاخ خلافت باریافتندهارون‌دستور که این دو نفر رابه‌زندان ببرند.

زندانیان احمدوقاسم وزیر اعظم فضل بن ربیع بود

احمدوقاسم درخانه‌فضل باآسودگی بسرمیبردند.

آنجا برایشان صورت‌زندان نداشت

یکی از پیروان مذهب زیدیه دو ظرف پراز پالوده برایشان اهدا کرد

یکی ازاین دوظرف باحشیش آمیخته بود.

احمدوقاسم میدانستند که کدامیك ازاین‌پالوده‌ها حشیش‌دارد . همان‌را به‌نگهبان‌خودتعارف کردند

نگهبان بی‌خبرازتوطئه‌آن پالوده‌را خورد و پس ازچند دقیقه گیج‌شدوبرجای‌خودفروغلطید.

احمدوقاسم ازفرصت‌استفاده کردندو گریختند.

این‌روایت‌نوفلی است .

ولی ابراهیم‌بن‌ریاح می گوید:

احمدبن‌عیسی یك‌روزبرای قضای حاجت ازاتـاق‌خودبدرآمد . دیدنگهبانانش‌خوابیده‌اند.

پرت کرد.

کوزه بـا صدای نـاهنجاری شکست امـا نگهبانـان بیدار نشدند.

به‌اتاق خودشان بر گشت‌وبه‌قاسم گفت:

ـ نگهبانان خوابند . فرصت خوبی برای فرار بدست ما آمده است.

قاسم گفت:

ـ وای برتو . هر گز به خیال فرار نباش مگر نمی‌بینی که ما دراینجا به‌آسوده گی زند گی‌می کنیم. مادرحقیقت زندانی‌نیستیم چون زند گانی‌مابدلخواه است.

عیسی گفت:

ـ من که ازتصمیم خود بازنمی گردم.

من فرارمی کنم اگرتونمیخواهی‌همین‌جا بمان اما اگر بامن بیائی بهتر است چون اقداماتی خواهم کرد که برای تو خوش آیند خواهد بود و این راهم بدان که اگر من بگریزم تو بمانی دیگر روی خوشی را نخواهی دید و حتی بعید نیست که حیات تو نیز به خطر افتد.

احمدبن‌عیسی‌دیگردرنگ‌نکرد.

ازاتاق بدرآمد . باردیگر کوزه‌ای‌رابرداشت‌وبه‌حیاط انداخت.

چون این سر و صدا هم نگهبانان خوابیده را ازخواب برنیانگیخت قصر فضل بن ربیع را ترك گفت.

قاسم هم ازدنبالش فرار کرد.

وقتی از توقفگاهشان دور شدند با هم وعده گذاشتند که درمحلی یکدیگر به‌بینند وآنگاه هرکدام به‌سمتی روی آوردندوازهم دورشدند.

احمدبن عیسی همچنان می گریخت. درعرض راه بایکی ازغلامان فضل بن ربیع برخورد کرد.

آن غلام آمد جلویش رابگیرد احمدبرسرش فریاد کشیدودشنام زشتی بوی داد.

غلام که این شهامت را ازاحمددید گمان کرد که بدستورهارون آزادش کرده‌اند.

دیگرتعرضی نکرد وبك سر به‌قصرفضل بن ربیع آنجا که احمدو قاسم محبوس بودند رفت.

نگهبانان قصرهمچنان خوابیده بودند.

غلام آنان رابیدار کردوماجرارا برایشان باز گفت.

سراسیمه در جستجوی این دو زندانی به کوچه و محله‌ها افتادند اما دیگر دیر شده بود. از احمد و قاسم نشانی بدستشان نیامد.

*

احمد ازقصر فضل‌دوان دوان به‌خانه محمدبن ابراهیم آمد . وی پسر ابراهیم بن محمد عباسی معروف به امام بود که در فجر نهضت بنی عباس بنام او بیعت می گرفتند.

ــ برو ، بگو ، احمدبن‌عیسی بردرخانه ایستاده است.

غلام رفت و این پیام را به‌محمد عرض کرد.

محمد گفت:

ــ وای بر تو. کسی اورا دیده؟

ــ نه .

ــ بگو بیاید تو.

احمدبن‌عیسی بر محمدبن ابراهیم در آمد و سلام کرد.

محمد گفت:

ــ دررگهای توخون من میدود. بپرهیز که خون من این جریان برخاك نریزد.

وبعد دستور داد که اورا پنهان کنند .

***

احمدبن‌عیسی چندی در بغداد پنهان بود.

هارون‌الرشید وقتی از فرارش آگاه شد دریافت که او در بغداد بسر میبرد.

دستورداد همه جا دیده‌بان بگذارند و هرخانه‌ای که صاحبش به تشیع متهم است با منتهای دقت تفتیش کنند.

معهذا نتوانست احمد را به چنگ بیاورد.

احمد در خانه‌ی محمدبن ابراهیم همچنان پنهان بود تا این سروصدا آرام گرفت بعد از آنجا به بصره رفت .

•※•

درپیرامون فرار احمدبن عیسی از بغداد به بصره سخن باختلاف گفته‌شد.

وما ازترس تطویل کلام به تکرار گفته‌های روات نمی‌پردازیم و آنچه را به حقیقت نزدیک تر است یاد می کنیم.

روایت نوفلی درمیان این روایات روشن جلوه می کند ، وما بروایت نوفلی اکتفا داده‌ایم.

نوفلی می گوید:

ـ محمدبن ابراهیم پسری داشت که بسیار به شکار میرفت . شکار را دوست میداشت.

روزی که میخواست این پسر به شکار برود محمد دست احمد را گرفت بدست اوسپرد وقسمش داد که ویرا درسلك غلامان خودبهمراه برد وازاوسخنی نپرسد تابه مدائن برسند . یك فرسنك دور از مدائن رهایش کند . تا او بوسیله قایق ازدجله بسمت بصره حرکت کند .

آنوقت خودش باز گردد.

پسر محمد هم فرمان پدر را اطاعت کرد و بدین ترتیب احمد بن عیسی را از بغداد به بصره اعزام کرد.

***

به حکایت هارون بن محمد باز می گردیم.

چنین گفت:

هاروالرشید که شب و روز در جستجوی احمد بن عیسی تلاش می کرد به فکر حیله ای افتاد.

مردی را که یحیی بن خالد نامیده میشد ولی به لقب «ابن الکردیه» معروف بود طلبید و گفت:

- من ترا بر اراضی خالصه ی کوفه حکومت داده ام . به آنجا عزیمت کن و خویشتن را به مردم آن سامان یك تن شیعی المذهب معرفی کن. تا میتوانی میان مردم شیعه به نیکوکاری و دهش تظاهر کن و بدین ترتیب از احمد بن عیسی سراغی بگیر.

«ابن الکرویه» بفرمان هارون الرشید در اراضی خالصه ی کوفه همچون حاتم طائی سفره ی کرم پهن کرد، بیدریغ میان مردم شیعه سیم وزر میریخت و هرگز نام احمد بن عیسی را بزبان نمی آورد تا خود مردم بسخن آمدند و گفتند:

- درمیان ما مردم شیعی المذهب زندگی می کند که اسمش

ابوغسان خزاعی‌است ، اوچنین‌وچنان است .

ابن‌الکرویه بـا خونسردی این تعریف‌ها را گوش می کرد و اصلا خودرا به‌آن راه نمیبرد که ابوغان را بشناسد•

وقتی این تعریف‌هـا تکرارشد ابن‌الکرویه گفت :

ـ این مرد کجاست ، من اشتیاق دارم ازنزدیك ببینمش•

گفتند :

ـ او با احمدبن‌عیسی دربصره زند گی‌میکند.

«ابن‌الکرویه» که درکار خود یك قدم جلو رفته بود محرمـانه اینرا کتشاف را بهارون گزارش‌داد·

هارون‌الرشید اورا ببغداد فراخواند واز بغداد بـا همین نقشه‌ی سیاسی‌بصره اعزامش داشت .

«ابن‌الکرویه» دربصره هم متصدی أملاك خالصه بود.

• سیاست‌اودربصره هم نظیرسیاستش‌در کوفه بود.

هم دهش وبخشش وهمان بریزوبپاش

***

احمدبن عیسی دربصره با مردی ازاصحاب یحیی‌بن‌عبدالله کـه حاضرنام داشت همدم بود .

این‌حاضراورا مدام جابجا میکرد•

ازگوشه‌ای بگوشه‌ی دیگرش میبرد تا کس نتواند سراغ اورا بگیرد •

تا سرانجام احمدرا بخانه‌ای برد که معروف به «دارعاقبت» بود.

این خانه درموضعی موسوم به «عتیك» قرارداشت.

حاضراحمد بن عیسی را درآن خانه همچون گنجی پنهان کرده بود.

به هیچك نشانش نمیداد.

وی میگفت:

ــ دراین خانه مردی زندگی می‌کند که از دست طلبکارش گریخته است.

یزیدبن عینیه حدیث می‌کند.

ــ حاضربه مردم بصره می‌گفت من مقروضم بمن‌قرض بدهید تا دین‌خود را ادا کنم.

مردم جواب میدادند:

ــ توچنان زندگی‌می‌کنی که قوای دولتی اگر بخواهند ترا دستگیر کنند نمیتوانند ما ازیك چنین‌آدم چه جوری طلب خود را وصول کنیم.

*

ابن‌الکردیه دربصره مثل ریك بیابان پول‌خرج میکرد.

درحضوراو نامی از «حاضر» برده شد. و گفته شد احمدبن عیسی باا وست.

اما اوخونسردانه باینسخن گوش میداد ، هرگز تظاهر نمیکرد که نام احمدبن‌عیسی برای اومهمترین نام هاست .

این‌صحبت‌ها درمحضر اوتکرارمیشد و او مطلقاً تغافل‌میکرد .

تا یك روز گفت :

ـ آیا من می‌توانیم احمدبن عیسی را ببینم ، خیلی باین دیدار مشتاقم .

جواب دادند:

ـ چنین‌ملاقات مقدورنیست.

ابن‌الکردیه گفت :

ـ بسیارخوب ، پس این‌پولها ببرید و بحضورش تقدیم دارید و باو بگوئید اگرمن میتوانستم مالیات تمام املاك خالصه را یکجا بوی پیشکش میکردم .

آن پول هارا برای حاضر بودند حاضرقبول کرده .

ابن‌الکردیه از نومبلغی گزاف برایش فرستاد و این بخشش را تکرار کرده، تاآنجا که بوی اطمینان‌یافتند.

«ابن‌الکرویه» بازهم فرصتی گرفت و گفت :

ـ آیااین‌شیخ «یعنی‌حاضر» مارابقدوم خود سرافراز نمی کنند.

مردم شیعه گفتند :

ـ نه ، اوباینجا نخواهدآمد.

ـ غمی‌نیست ، ما بحضورش میرویم . برای من اجازه بگیرید

که بدیدارش بروم .

مردم شیعی‌المذهب بصره که میان حاضرو ابن‌الکردیه ، واسط بودند این‌جریان را بعرض حاضررسانیدند .

گفت :

ـ نه ، باین مرد راه ندهید بیاید اینجا این مرد حیله گر است .

مردم ساده دل قسم خوردند که او حیله گر نیست بلکه شیعه است .

سرانجام بااصرارو الحاح حاضررا رضا ساختند که باابن‌الکردیه ملاقات کند .

دراین‌هنگام حاضرباحمدبن‌عیسی گفت :

ـ پس تو کناره بگیر . بفلان موضع جا عوض کن که اگر احیاناً من ببند افتادم.

ابن‌الکردیه باحمدبن حارث هلالی محرمانه خبرداد که ما امشب با گمشده‌ی خود درخانه‌ی خودمان وعده‌ی دیدار داریم .

نگذارفرصت از دست برود.

احمدبن‌حارث هلالی درآنوقت والی بصره بود.

حاضربنا بوعده‌ای که داده بود درخانه‌ی ابن‌لکردیه حضور یافت .

اما هنوز برجای خود ننشسته غلام حاضربا گروهی ازسربازان مسلح به‌آن خانه هجوم‌آوردند و حاضررا دستگیرساختند .

حاضردراین کشمکش به ابن‌لکردیه گفت :

ـ وای برتو ، اسم خدا را برزبان‌آورده‌ای تا مرا بجنگ‌دشمن بسپاری ؟

فریبم داده‌ای ؟

ابن‌لکروبه که همچنان میخواست تظاهر کند گفت :

ـ نه، من گناه ندارم، جاسوس‌فرماندارازوچون تو دراینجاآگاه شده که برای دستگیری توقوای مسلح خود را فرستاده است .

حاضررا بکاخ حکومت بردند:

احمدبن‌حارث دستورداد حاضررا بزندان برند .

فردای‌آن شب احمدبن‌حارث اورا بحضورطلبید.

حاضررویش را بفرماندار بصره کرد و گفت :

ـ ازخدا بترس ، خونم‌مریززیرا من جنایتی که مستوجب‌اعدام باشد مرتکب نشده‌ام ، نه کسی را کشته‌ام ، نه راه را بروی‌کاروانیان بسته‌ام .

احمدبن حارث می گوید :

ـ وقتی‌چشمم به حاضرافتاد حیرت کردم چون او بارها به‌دار-الاماره‌آمده بود وبا من صحبت میداشت واز طلبکارانش‌شکایت میداشت که‌اوراتعقیب‌می کنند واوبخاطر اینکه گریبانش‌بجنگ‌طلبکاران نیفتد خودش را پوشیده میدارد .

احمدبن‌حارث می گوید :

وقتی او را بحضورم آوردند فکر میکردم دست استغاثه بدامنم خواهد زدو ازمن بخشش خواهدخواست اما اوفقط یك نگاه بمن انداخت وبعد رویش را بر گردانید .

اساساً ازمن توقعی بزبان نیاورد .

انکار که تا کنون مرا ندیده وبا من آشنائی ندارد .

***

احمدبن حارث بهحاضر گفت :

ـ امیرالمومنین نسبت بشما عقیدهی ناروائی ندارد . من‌شمارا بسوی اواعزام خواهم داشت.

بدین‌ترتیب حاضررا ببغداداعزام داشت .

هارون‌الرشید اینوقت در«شماسیه» بسرمیبرد .

حاضررا با مردی که «حازمی» نامیده میشد و ازنسل عبدالله‌بن حازم بود باهم‌بحضورخلیفه بردند.

این‌حازمی‌دربغدادبوسیله‌ی حاضربا احمدبن عیسی بیعت کرده بود و به عقیده‌ی انقلابی متهم بود.

هارون‌الرشید ابتدا رویش را بسوی حـازمی بر گـردانید و گفت :

ـ ازخراسان بپایتخت کشورمن آمدی تا اینجا را آشفته سازی ، توآمدی که برضد من ازمردم بیعت بگیری .

حازمی جواب داد:

ـ هرگز چنین نکرده‌ام یا امیرالمومنین!

هارون برآشفت:

ـ بخدا تو برخلاف مصالح دولت من قدم برمیداری و اینهم بیعت من است که هنوز هر گردن تست؛ بخدا پس ازمن با هیچکس بیعت نخواهی کرد.

وبعد دستورداد نطع«سفره‌ی چرمی» را گستردند و اورا برآن سفره خواباندند و درحضور هارون سرازتنش برداشتند.

هارون رویش را از کشته‌ی حازمی بسوی حاضر برگردانید و گفت:

ـ آهای، توبا یحیی‌بن‌عبدالله همراه وهمکار بوده‌ئی، دستگیرت کردم و ازخونت گذشتم وامانت دادم.

اکنون بااحمدبن‌عیسی‌همدم شده‌ئی واورا شهربشهرمیگردانی ازاین خانه به‌آن خانه گردشش میدهی و برضد من اقدام میکنی، تو همچون گربه‌ای که بچه‌های خود را بدندان میگیرد و از اینجا به ـ آنجایشان میبرد احمدبن‌عیسی را هم برداشته‌ای وجـا عوض میکنی بخدا اگراو را باینجا نیاوردی و بمن تسلیمش نکنی تـو را خواهم کشت.

حاضر گفت:

ـ آنچه بعرض تورسیده یاامیرالمومنین درست نیست.

ـ گفتم بخدا اگر اورا بمن تسلیم نکنی گردنت را خواهم زد.

حاضر گفت :

ـ اگر چنین کنی من در پیشگاه الهی گریبانت را خواهم گرفت وبا تومخاصمه خواهم کرد.

هارون تکرار کرد:

ـ اگر احمدبن‌عیسی را بمن تسلیم نکنی گردنت را خواهم زد. من پسرمهدی نیستم اگر دست ازتوبردارم .

حاضرجوابداد .

ـ بخدا اگر احمدبن‌عیسی زیر پاهایم باشدپای خود را ازرویش برنخواهم داشت تا دست توباوبرسد ، من پسررسول‌الله را بتوبسپارم تا زیرشمشیرش بخوابانی هر گزچنین نخواهم کرد . هرچه ازدستت بر-میآید اقدام کن.

هارون به هرثمة‌بن‌اعین فرمان داد گردن حاضررا هم بزنند.

این روایت نوفلی است .

روایت صحیح همانست که ما ذکر کرده‌ایم.

این حاضر بدست مهدی عباسی کشته شدزیرامهدی ازوی عیسی ابن‌زیدرا خواسته بود و اوازتسلیمش امتناع کرده بود.

اینکه دراینجا روایت نوفلی راآورده‌ایم خواستیم تمام روایاتی که ایراد کرده‌اند دراین کتاب ذکر کنیم.

***

یونس‌بن مرزق چنین روایت کرده است:

مردی بصاحب برید(متصدی پست) دراصفهان گزارش داد که احمدبن‌عیسی وحاضردربصره بسرمیبرده‌ند وبا یکی‌ازده‌ات اهوازآمد ورفت میکنند.

صاحب برید این گزارش‌را برای هارون‌الرشید فرستاد.

هارون باوفرمان داد که حاضرو احمدرا‌ازبصره ببغداد بفرستد.

وبعد بابوالساج که والی بحرین بود وخالدبن ازهروالی‌اهواز و خالدبن طرشت که دربلوچستان صاحب برید بود دستورداد که در انجام این‌فرمان بصاحب برید اصفهان کمك کنند.

وهمچنان‌سی‌هزاردینار سکه‌ی‌طلادر اختیارصاحب بریداصفهان گذاشت که درراه اقدامات‌خودخرج کند.

صاحب برید ازاصفهان باهوازآمدو درآنجا با کسی که خبر احمدبن‌عیسی را بوی گزارش داده بود تماس گرفت.

اومردی بربری‌بود که «عیسی‌رواوزدی»نامیده میشد.

این‌عیسی‌رواوزدی ازاصحاب احمدبن عیسی‌بود ودرعین‌حال‌باو خیانت میکرد.

صاحب برید دراهواز خود را مردی معرفی کرده بود که در جستجوی زنادقه است.

عیسی رواوزدی درحضور احمدبن عیسی زبان بتمجیدوتعریف

صاحب‌برید گشودو گفت :

ـ این‌مرد ازشیعه‌ی تست .

احمدبن عیسی فریب خورده و اجازت داد که اورا به محفلش راه دهند .

صاحب‌بریدبه‌محفل احمدبن‌عیسی راه‌یافت‌دراین‌هنگام ادریس‌بن عبدالله ومردیکه روزگاری منشی ابراهیم بن‌عبداللهبود درآن محفل حضورداشتند .

صاحب‌بریدابتدا دست احمدبن‌عیسی وبعد دست یونس‌بن‌عبدالله را بوسید، ودر کنارشان نشست .

صاحب برید بدینوسیله بااحمدبن‌عیسی آشنا شد وبرایش‌هدیه‌ های فراوان میفرستاد حتی دو کنیززیبا هم بخدمت احمد و ادریس هدیه کرد.

احمدبن عیسی و ادریس‌بن‌عبدالله نسبت باین‌مرد اعتماد کردند عوتش راپذیرفتند، برسر سفره‌اش نشستند . ازخوردنی‌ونوشیدنی‌هایش خوردند ونوشیدند .

وقتی‌صاحب‌برید اطمینان یافت که این دو صید وحشی را رام کرد گفت :

ـ اهوازجای خوبی‌نیست ، این‌دهکده که اکنون جای ماست جای ننك وناراحتی‌است . بامن بیائید تا شمارا بمصروافریقا ببرم ،در آنجا مردم از من سخن میشنوند ودعوت مرا می‌پذیرند .

یونس و احمد گفتند.

ـ بچه وسیله مارا بمصر خواهی‌برد.

از کدام راه؟

ـ شما را ازراه دجله بواسط می‌رسانم وبعد راه کوفه بـه پیش میگیریم، وبعدازراه فرات بشام سفرمیکنیم وازآنجا دروازه‌های مصر بروی مابازاست.

یونس‌بن‌عبدالله و احمدبن عیسی این‌نقشه را پسندیدند وهمراه صاحب‌برید درقایق نشستند.

دراین‌هنگام صاحب‌برید گروهی ازافرادمسلح ابوالساج (والی بحرین) را بنام راهنمایان همراه خودبرداشت وبا هم براه افتادند.

وقتی‌بواسط نزدیك شدند صاحب برید گفت.

ـ شما اینجا بمانید تا من بواسط بروم وپاره‌ای ازنیازمندیهای سفررا درآن شهرتهیه ببینم زیرا ما دربن سفردور و درازبپول‌ولوازم دیگراحتیاج خواهیم داشت.

صاحب‌برید خود باآن مرد بربری کـه عیسی رواوزدی نامیده میشد باهم درزورقهـای سریع‌السیرپست سوارشدند ومحرمانه بافراد مسلح بحرین سفارش کردند که نگذارند این دومرد از ماجری آگاه شوند.

وبعد خود بسوی واسط زورق روانیدند.

نگهبانان این دو مرد علوی که بنام راهنما و بدرقه‌ی راه همراهشان بودند بدنبال صاحب یرید آهسته آهسته بسوی واسط میرفتند .

ناگهان درمیان راه با گروهی ازمأمورین‌امنیت برخوردند.

مأمورین امنیت جلوی این کاروان را که بسوی واسط میرفت گرفتند.

چنین گفتند .

ـ جلوی‌مارا نگیرند ، ما ازافراد ابوالساج‌والی بحرین‌هستیم وبرای مأموریت‌مهمی‌اکنون‌به‌واسط میرویم.

احمدویونس‌واصحابشان این سخن را شنیدند و به حقیقت این توطئه پی‌بردند.

این‌قوم که ازاهواز تا این‌جا درخواب‌غفلت‌بسرمیبردندیکباره بیدارشدندوبه‌فکرفرارافتادند.

احمدبن‌عیسی به‌نگهبانان گفت:

ـ اکنون وقت‌نمازرسیده‌است، باید وضوبسازیم تا نمازبگذاریم، ماراپیاده کنیدنگهبانان که‌هنوزخیال‌می کردنداسیرانشان‌ازجریان‌امر بی‌خبرند باخیال راحت در زورق‌آرمیدند .

قایقرانان بسوی‌ساحل پارو زدند و در گوشه‌ی‌نخلستان لنگر انداختند.

احمدبن عیسی‌ویونس‌بن عبدالله بااصحابشان ازقایق بدرآمدند و بنام قضای حاجت و تجدید وضو درلای نخل‌ها از چشم نگهبانان ناپدیدشدند.

وقتی که به‌انتهای نخلستان‌رسیدند کفشها راازپاها بدرآوردند وپابفرار گذاشتند.

ساعتی گذشت‌ونماز گذاران به‌قایق‌بازنگشتند.. وساعت دیگر و ساعت‌ها سپری‌شد.

دراین‌هنگام نگهبانان کنارهمان‌نخلستان ازقایق‌ها پیاده شدند واینجاوآنجا درجستجوی گم شده‌های‌خودافتادند امابا‌همه تلاش وتقلا که درطلبشان‌بکاربردند نتوانستندپیدایشان کنند.

دلشکسته و نومید به قایق خود باز گشتند و راه واسط به پیش گرفتند.

وقتی به‌واسط رسیدند دیدندصاحب یرید چشم‌براه‌احمدبن‌عیسی یونس‌بن عبدالله نشسته و گزارش قضیه را به‌هارون‌الرشید نوشته و از طرف‌هارون هم سی‌نفرمردمسلح به‌واسط آمده‌اند تا یونس و احمد را تحت‌الحفظ به‌بغدادببرند.

صاحب‌برید دریك‌چنین‌تدارك و تهیه‌نا گهان‌دریافت که‌احمدبن عیسی‌ویونس‌بن عبدالله ازدستش‌بدررفتند.

صاحب‌فریاد کشید:

ـ نه . بخدا شما راست نمی گوئید ، شما رشوه گرفته‌اید ، شما جنایت کرده‌اید.

وبعد نگهبانان بحرینی‌را به‌بغداد بردوآنان را درحضورهارون خیانتکارورشوه‌خوارعرضه داشت

هارون که سخت‌ازاین‌واقعه خشمناك‌بودودستورداداین‌نگهبانان را به‌سختی‌تازیانه‌زدندوبعددرمحبس‌ناراحتی که به«مطبق» معروف‌است بازداشت کردند هارون‌الرشید بخاطر همین حادثه روزگاری درازبر ابوالساج‌والی‌بحرین خشمناك‌بود ، وحتی تصمیم گرفت ابوالساج‌را به قتل رساند چون چنین گمان کرده بود که ابوالساج در ماجرای فرار یونس‌واحمددخالت‌داشته‌است .

بالاخره برادر او از ابوالساج شفاعت کرد و او هم از گناهش چشم‌پوشید.

***

احمدبن عیسی و یونس‌بن عبدالله با اصحاب‌خود ازآن‌نخلستان ساحلی‌به‌بصره‌رفتندودرهمانجا اقامت گزیدند.

به‌سال دویست وچهل‌وهفت‌هجرت احمدبن‌عیسی‌حسینی‌دربصره‌چشم از جهان‌فروبست.

علی‌بن‌احمد می گوید:

ـ پدرم درشب‌بیست‌وسوم‌ماه رمضان سال دوست و چهل‌وهفت از

دنیا رفت.

محمدبن‌منصور رمی گوید:

ـ باری ازاحمدبن‌عیسی پرسیدم:

ـ چندسال‌داری.

درجوابم گفت:

ـ من دردوم‌محرم‌سال‌صدوپنجاه‌وهفت‌بدنیا آمده‌ام.

« با این حساب احمدبن عیسی در نود سالگی جهان را ترک گفت »

عبدالله‌بن‌موسی

عبدالله پسر موسی و موسی پسر عبدالله بن حسن مثنی است که ذکرش در فصل‌هـای گذشته گذشت . از سادات بنی‌حسن‌بود.

مادرش ام سلمه دخترمحمدبن طلحه و نواده‌ی عبدالرحمن‌بن ابی‌بکربود

***

عبدالله‌بن‌موسی‌درعهدمأمون‌متواری‌وپوشیده‌بسرمیبرد

مأمون پس ازرحلت امام‌علی‌بن موسی‌الرضا به عبدالله‌بن موسی نامه‌ای‌فرستاد و اورا بدوستی و معاشرت‌دعوت کرد ، و در همین نامه چنین‌نگاشت.

« . . از آنچه گذشته می گذرم و کسان ترا هم می‌بخشم ، ترا

بر جای ابوالحسن علی‌الرضا می‌نشانم و برای تو از مردم بیعت می‌ستانم.

مأمون درنامه‌ی خود از این سخن‌ها بسیارنوشت ولی‌عبدالله‌بن موسی‌درجواب‌اوطی‌نامه‌ی‌مبسوطی‌نوشت:

«.. دیگرمرا بچه‌چیزخواهی‌فریفت.

آیا بهمان بساط دعوتم می کنی که ابوالحسن‌صلوات‌الله‌علیه را بر آن‌باانگورزهر آلوده‌مسموم‌ساخته‌ای؟

من ترا اجابت نخواهم کرد ولی خدا میداند این امتناع من مبتنی برترس‌من ازمرگ‌نیست، من نه‌ازمرگ‌میترسم و نه‌مرگ‌را کریه میشمارم، بلکه‌برای خود جائز نمی‌شمارم که چنگال ترا به گریبان جان‌خود بند کنم.

اگراین‌عمل برای من جائزبود بسوی تو عزیمت می کردم تا مرا از این دنیا تیره و نامطلوب خلاص سازی وشرزندگانی را ازسر من بکنی.

•※•

درهمین‌نامه‌به‌مأمون‌مینویسد:

گرفتم که دامن‌شما ازخون‌ماپاك است وپدران توچنك و دندان به‌جان ما فرونبرده‌اند، و حق‌حقیق‌ما را تربوده‌اندوما ازپدران تو بی جهت برحذربوده‌ایم وتو که باحیله‌های لطیف خویش مهرما را آشکار

میسازی و کینه‌ی مار اپنهان میداری و یك یك از مردان پا کدامن ما را بخویش میخوانی و ازمیان برشان میداری در این دعوت هدف ناستوده‌ای نداری ولی من نمی‌توانم دعوت‌ترا بپذیرم زیرا مردی هستم که جهاد را دوست میدارم.

در این دنیا هر کس آرزوئی در دل می‌پروراند و بهوای آرزوی خویش تلاش میّ کند و من هم بنوبت خود آرزوئی دارم.

آرزوی من اینست که شمشیرم رابرهنه کنم وسنانم را آماده سازم واسبم راپروار بدارم وبه جهاد بشتابم.

من نمیدانم که درمیان دشمنان اسلام کدام دشمن ازهمه مخوف تروخطرناك‌تر ودفاعش واجب‌تر است.

به قرآن کریم رجوع کردم. این آیت شریفه به چشم و دلم فرورفت

یا ایهاالذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجد و افیکم غلظه

آن دسته از کفار که به‌شما نزدیك‌ترند برای مقاتله شایسته‌ترند وبایداز شما خشونت وسختی به ببینند.

بازهم نمیدانستم که درپیرامون ما کفار کدامند.

قرآن شریف این مسئله رانیز برایم حل کرده است.

لاتجدقوماً یومنون بالله والیوم الاخر یوادون من حادالله ولوکان آبائهم اوا خوابهم اوعشیرتهم

آنانکه دشمنان خدا را هرچندپدران‌وبرادران‌وخویشاوندشان باشنددوست‌بداریدهرگزبخدا ایمان نیاورده‌اند

دراین‌معنی‌به‌فکرفرورفته‌ام و ترا درمیان دشمنان اسلام از همه زیان‌بخش‌تر وعنودتریافته‌ام.

زیرا کفارازدین‌اسلام‌بدررفته‌اند و کفرخویش‌راآشکارساخته‌اند ومسلمانان‌نیز این حقیقت‌راآشکارا دیده‌اند و ازآنان برحذر شده‌اند و برضدشان به دفاع‌وجهادپرداخته‌اند ولی‌توکافرفطرت همچنان با کفر خویش، چهره‌ی مسلمان بخود گرفته‌ای و بنام یك مسلمان ریسمان اسلام را نخ نخ و ریش‌ریش میسازی و بدین ترتیب می‌کوشی که این ریسمان‌را ازمیان بگسلانی ، پس ضررتو درمیان اعداء اسلام از همه افزون‌تر است

***

این نامه نامه‌ای طولانیست و ما آن را در «کتاب کبیر» خود نقل کرده‌ایم.

***

عبدالله‌بن‌علوی‌ازقول پدرش روایت می‌کند.

عبدالله‌بن موسی در عهد مأمون پنهان زندگی می‌کرد ، مأمون برای‌وی‌نامه‌ای که‌متضمن‌امان‌بودفرستاد.

مأمون علاوه برامان‌نامه‌وعده‌داده‌بود که همچون‌امام‌علی‌الرضا

به‌ولایت عهدخویش ممنصربش کند و گفته‌بود:

گمان نمی‌کنم‌بااین‌فداکاری که درحق رضا کرده‌ام درمیان آل ابی‌طالب کسی‌ازمن‌وحشت‌بداردومرا امین‌نشمارد:

عبدالله‌بن‌موسی‌پاسخ‌اوراچنین داد:

•※•

نامه‌ی تو بمن رسید . دریافتم که چه می‌گوئی و چه هدف‌داری .

توهمچون صیادی کمین گرفته‌ای و مرا مانند صیدی صحرائی فریب میدهی.

تو حیله‌ها میورزی و هدف تو اینست که خون من بر خاك بیفشانی .

من از این‌دانه که بردام من می‌افشانی حیرت دارم . میخواهی مرا به‌ولایت عهدخویش بر گزینی‌و گمان‌می کنی ازآنچه درحق رضا کرده‌ای‌خبرندارم.

تودرباره‌ی‌من‌چه گمان‌برده‌ای!

گمان تواینست که‌من به‌تخت‌وتاج‌تورغبتی‌دارم؟

کدام سلطنت ؟ این سلطنت که شادابی و حلاوتش ترا مست کرده‌است.؟

بخدا اگر زنده به آتش شعله‌ور فرو افتم بر من گواراتر و

آسان‌تر می‌آید که بر مسلمانان حکومت کنم و یك لقمه نان یا یك جرعه آب به حرام بنوشم هرچند که از گرسنگی‌وتشنگی بردر مرك باشم.

شاید گمان تو این باشد که من هم هوس انگور زهر آلود کرده‌ام.

همان انگور مسموم که به دهان علی‌بن موسی‌الرضا گذاشته‌ای.

یا گمان کرده‌ای که من از زحمت تنهائی و استتار بجان آمده‌ام.

اگر گمان تو اینست بخدا درست گمان کرده‌ای من از این زندگی به‌تنك آمده‌ام و دنیا را دراین‌بیغوله که جایگاه من است‌تیره وتارمی‌بینم.

افسوس که دین من برمن‌حلال نمیشمارد و گرنه دست بدست تومی‌دادم تا هم خودبه‌آرزوی خویش برسی‌و هم مرا از شرزندگانی خلاص کنی اما چکنم که خداوند متعال خود کشی‌راحرام فرموده و اقدام بضرر برای‌من‌جائز نیست.

ایکاش تو میتوانستی بی‌آنکه من بخواهم وبدانم به زندگانیم پایان بخشی تا هم بدرگاه خدا مقتولی مظلوم شمرده شوم وازرنج دنیا آسوده گردم.

تو بدان که من برای جان خویش درجستجوی نجاتم . نجاتی که جان مرا ازعذاب آخرت نجات دهد.

من درمیان وسائلی که مایه ی نجات ماست جستجو کرده ام و هیچ وسیله رامطمئن تر ومطلوب تر ازجهاد نیافته ام.

من در قرآن کریم جهاد با تو را شایسته ترین جهادها شناخته ام .

تودشمن اسلام وعدوعنود مسلمانان هستی.

توبدین اسلام وملت مسلمانان خیانت می کنی.

تو کفر خویش را پنهان و اسلام خویش را آشکارمیداری.

تو مردم بی گناه را به تهمت های بی اساس خون میریزی .

تومال خدارا برخلاف شرع گردمی آوری وبرخلاف شرع خرجش می کنی .

توآشکارا می گساری می کنی ومال ملت را به مطرب هاومسخره ها می بخشی تومسلمانان را ازحقوق حقه شان بازمیداری.

توبه اسلام حیله میورزی . تو به نفع اهل شرك و بت پرستان حکومت می کنی.

تو باحیله ها و نیرنك ها برحدوداسلام سلطنت میرانی.

تو با خدا ورسول خداراه خلاف ونفاق می پیمائی.

توبااسلام ومسلمانان همچون دشمنان خونخوارمی جنگی.

اگراجل مهلتم دهد و یاران خدا دست برادری بدست من دهند جان خودرا درراه جهاد ، جهاد باتو ، خواهم باخت و برسراین سودا جان شیرین خواهم گذاشت و اگرنوبت من فرارسدوتوپس ازمن شربت مرگ بنوشی مسلم است کیفر کردار خویش را در آن سرای دریافت خواهی داشت.

من نمی گویم که برتوای دشمن اسلام وای دشمن مسلمانان تا کجا کینه و عداوت دارم.

خدا میداندودانائی اوبه تنهائی کافیست والسلام

***

عبدالله بن موسی همچنان متواری ومستوربود تاعهد جعفر متوکل ازجهان دیده بربست.

سلیمان زینبی می گوید:

چهارده روز از مرگ عبدالله بن موسی می گذشت که صبح گاهی این خبررا بعرض متوکل رسانیدند ، بعلاوه خبررحلت احمدبن عیسی نیزباورسید.

وی سخت خوشنود شد زیرا ازاین دونفرمیترسید.

اومیدانست که ملت شیعه ی زیدیه نسبت به این دوشخصیت علوی تا چه اندازه مطیع ومؤمن هستید.

متوکل ازاین نگران بود که مبادیك تن ازاین دونفر برضداوقد علم کندواساس سلطنت اورافروریزند.

وقتی خبر مرگشان را شنید نفسی به‌راحتی کشید اما هفته‌ای چند
از این حوادث بیش نگذشته بود که خود او در آن شب تاریخی بدست غلامان
ترک کش به‌قتل رسید

•※•

عبدالله بن موسی از صنعت شعر هم سررشته‌ای داشت.
اسماعیل بن یعقوب از اشعار وی قطعه‌ای انشاد کرده است.

عهد منتصر

محمدمنتصر پسر جعفر متوکل دردوران کوتاه خلافت‌خودخویش خویش را ازدوستان آل رسول‌الله نشان میداد و باپدرش که دشمن اهل بیت‌بوددرکارهایش مخالفت‌می کرد.

بنابراین‌درعهداوهیچیك‌از آل‌ابی‌طالب تاآنجا که ما خبرداریم نه کشته شدونه به‌حبس‌وتبعیدرفت

والله‌اعلم.

عهد مستعین

یحیی بن‌عمر

درایام مستعین‌عباسی ابوالحسین یحیی‌بن‌عمربن‌الحسین برضد دستگاه خلافت‌قیام کرد .

کنیه‌اش‌را ابوالحسین‌نیز نوشته‌انداوازنسل‌زیدبن‌علی‌بن‌الحسین علیهاالسلام بود.

مادرش ام‌الحسن نامیده میشد و نسبت بـه عبدالله‌بن جعفربن ابیطالب میرسانید.

ابوالحسین یحیی‌بـن عمر یـکبار در عهد جعفر متوکل قیام کرده بود.

وی درخراسان انقلابی‌برپا ساخته بود اما عبدالله‌بن طاهروالی خراسان اورا دستگیر کردوبدستورمتوکل تحویل عمربن‌فرج‌زخجی که حاکم‌مدینه‌بودداد.

عمر رخجی که مردی فرومایه بود نسبت به یحی بن عمر سخنان ناهنجاری گفت .

یحی این خشونت را بادشنام جواب داد.

عمر رخجی ماجرارا به‌متوکل گزارش داد و ضمناً از دست یحیی شکایت کرد .

متوکل فرمان داد که یحیی را ده ضربه باچوب بکوبند و بعد در بغداد به‌زندانش بیاندازند.

زندان یحیی همان «مطبق» معروف بود که خلفای بنی‌عباس زندانیان خودرا در آنجا بازداشت می‌کردند.

اما در آنجا بیش از روزی بسر نبرد که فرمان متوکل عوض شد .

امر رسید که یحی بن عمر را به‌خانه‌ی فتح بن خاقان ببرند و در آنجا حبسش کنند.

چندی در آن‌جا محبوس بود تا اینکه آزادش ساختند.

او پس از آزادی به کوفه آمد و در آنجا جداً دعوت خود را آشکار ساخت مرام یحی بن عمر حسینی این بود که ملت اسلام یك تن از آل محمد را به خلافت انتخاب کنند با این قید که خلیفه از حدود عدالت و حسن سیرت تجاوز نکند.

این مرام یحی بن عمر بود تا روزی که به قتل رسید و ما بر سیاق این

کتاب جریان قتل او را خواهیم نگاشت

رضی‌الله‌عنه . مردی شجاع و ورزیده تن و قوی‌القلب بود.

دامنش به‌آلایش‌های جوانی آلوده‌نبود.

هرچند که‌جوان بودازجوانی‌های فساد آمیزدوربود.

***

محمدابن احمد و احمدبن عبدالله و دیگران چنین گفته‌اند که یحی‌بن عمردربغداد اقامت داشت. اودرخانه‌ی خ د گرزبسیارسنگینی واحیاناً که برغلامان‌و کنیزان خود خشم می گرفت آن گرز گران را بگردنش حلقه می کرد.

هیچکس نمی‌توانست آن‌حلقه‌ی سنگین وزن را که‌دست‌توانای یحیی‌بر گردن‌اوحلقه کرده بود باز کند.

بالاخره یحی‌شخصاً بایدآن حلقه رامی گشود.

***

عبدالله‌بن ابی‌الحصین‌روایت‌می کند.

روزی که یحی‌بن عمر میخواست نهضت خود را آغاز کند به کربلا رفت و درآنجا ابتدا مزار مقدس ابوعبدالحسین را زیارت کرد و بعد رویش را به گروهی از زوار حضورداشتند بر گردانید و گفت:

ـمن اکنون‌میخواهم‌برای‌احقاق حق برخیزم هر کس که بامن

سرهمکاری دارد آماده شود.

گروهی در آنجا باوی بیعت کردند.

یحیی بن عمر از کربلا بسوی «شاهی» عزیمت کرد.

شب را درشاهی لنگر انداخت ، درنیمه‌های شب به کوفه رسید.

اصحاب یحیی فریادمی کشیدند.

ایهاالناس اجیبوا داعی الحق

به داعی حق یعنی آنکس که شما را بسوی خدا میخواند پاسخ مثبت دهید.

ازدحامی ازمردم بدوریحیی بن عمر گردآمدند ، وبابیان نهضت او را نیرودادند.

فردای آن‌شب یحیی بن عمر بیت‌المال را تصرف کرد و ازصرافان کوفه که مالیات دولت پیشیشان و دیعه بود خواست هرچه بعهده دارند بوی بپردازند.

وبعدبسوی بنی‌حمان رفت ، خانواده‌اش درآنجا بسرمیبردند.

یحیی بن عمردربنی‌حمان جلوس کود، ابوجعفر محمدبن عبدالله حسنی که معروف به « اذرع » بود با وی سر گوشی صحبت می کرد و از عظمت دولت بنی‌عباس و قدرت آنان و عاقبت کار به نجوی سخنانی می گفت

درهمین کیفیت عبدالله بن محمودباسپاهی مسلح ومنظم او را در

محاصره قرارداد.

یك نفر عرب فریاد کشید:

ـ ای مرد! فریبت داده‌اند، هم اکنون سواران سلطان دارندمیرسند.

یحیی بیدرنك بر پشت اسبش پرید و بر عبدالله‌بن محمود حمله کرد و با یك ضرب شمشیر که برچهره‌اش فرودآورد اوراازپیش خود راند.

عبدالله‌بن محمود پشت بـه معرکـه کرد و فـرار را برقرار اختیار کرد.

سپاهش هم تاب مقاومت نیاوردندوپراکنده شدند.

یحیی‌بن عمرو که دشمن را عقب رانده بود بسوی اصحاب خود بازگشت، ساعتی پهلوی آنان نشست وبعد ازآنجا بسوی وازار عزیمت کرد، لشکرش در آنجا اردوزده بودند.

یحیی‌بن عمردروازارهم نماند، با سپاهش ازآنجا بسوی «جنلا» کوچ داد.

•*•

این گزارش بغداد را بهیجان انداخت.

محمدبن عبدالله‌بن طاهر پسر عم خود حسین بن اسماعیل را بـا گروهی از سرداران مانند خـالدبن عمران و ابوالسناالغنوی

و وجه الفلس و عبداللهبن بصر و سعد ضبابی به جنك یحیی بن عمر فرستاد .

این قوم بی آنکه این جنك رادوست داشته باشندبا کراهت بسوی یحیی بن عمر بسیج سپاه کردند.

مردم بغداد اصلا یحیی را دوست میداشتندیحیی بن عمر تنها مرد از آل ابی طالب بود که محبوب مردم بغداد بود.

حسین بن علی اسماعیل بن طاهر با قوای خود بسوی کوفه عزیمت کرد چندی درآنجا بسربرد وبعد بهقصدسر کوبی یحیی کوفه راترك گفت

درهمین سیروسلوك با یحیی تقریباً روبرو شد . چندی نیروی آل طاهر با یحیی بن عمر روبروی هم قرار داشتند اما با هم جنك نمی کردند.

تا اینکه یحیی ازآنجا بسوی«قسین»رخت کشید.

درقسین ، بدهکدهای که «بخریه» نامیده میشدرفت.

متصدی مالیات درآن منطقه مردی بود که احمدبن علی اسکافی نامیده میشد و فرمانده نیروی مدافع آنجا احمدبن فرج فراری بود.

احمدبن علی «متصدی مالیات» تانام عمربن یحیی را شنید هرچه مالیات گردآورده بودبرداشت وفرار کرد.

اما احمدبن فرج مانده و دربرابریحیی ایستادگی کرد.

این ایستادگی چندان دوامی نگرفت.

اوهم پشت بمیدان جنك دادو گریخت اما یحیی بن عمردیگربه تعقیبش پیش نرفت یحیی از آنجا راه کوفه بپیش گرفت.

دراین راه سرداری که معروف به «وجه‌الفلس» بود بااو بجنك پرداخت.

نیروی وجه‌الفلس هم پس ازیك‌جنك شدید شکست خورد.

یحیی بن عمر بشکست خورده گان این جنك هم تعرضی روا نداشت.

وجه‌الفلس از کوفه بشاهی رفت.

حسین آل طاهردرآنجا اردوداشت.

اوماجرا راگزارش دادوبا حسین که تقریباً دراقامت گرفته‌بود به‌کارعیش ونوش پرداخت.

حسین آل‌طاهر آنقدر درشاهی ماند که سپاه واسبهایشان تجدید قوا کردند.

اصحاب یحیی بن‌عمرعقیده داشتند که‌خوبست‌حسین بن اسماعیل را غافلگیر کنند.

ازطرف‌حسین آل‌طاهرمردی که هبضم عجلی‌نامیده میشد. بسپاه یحیی‌پیوست نفرات اوهم همراهش بودند وبا نفرات خود برحسین آل طاهرحمله‌ورشد امـا دراین حمله نخستین کسی کـه فرار کرد همین

هیصم بود.

گفته میشود این حیله‌ای بود که حسین‌بن‌اسماعیل بکار برده بود یعنی یا هضیم توطئه کرده بود که بگریزد ونیروی یحیی را به‌جنباند .

ومی گویند:

ـ این‌حمله نبودبلکه هیضم چون خسته بود ازجنك گریت.

سلیمان کوفی میگوید:

ـ من روزی‌باهیضم‌درجائی‌نشسته بودیم• یادی از یحیی‌بن‌عمر بمیان‌آمد

هیضم بطلاق قسم خورده که اوچون ازعهده‌ی مبارزه باحسین‌آل طاهر برنیامدعقب نشینی کرد وحیله‌ای دراین‌فرآربکارنبود.

هیضم میگفت که یحیی‌بن‌عمردرجنك مردی‌توانا وسلحشور بود به تنهائی‌حمله‌میکردوماأورا ازاین‌کارمنع‌می کردیم .

تااینکه یکبارهمچنان بی‌باکانه خودرا به‌سپاه دشمن‌زد وتاقلب سپاه پیش‌رفت .

من‌میدمش که ناگهان ازاسب فروغلطیدو کشته شد.

من‌بااصحاب خودازجنك باز گشتم .

☆☆☆

اصحاب حدیث می گویند:

وقتی هیضم ازمیدان جنك گریخت یحیی‌بن‌عمربجای اوبجنك

پرداخت .

آنقدر جنگید تا خود بقتل رسید .

بر چهره اش آنقدر جای شمشیر بود که میرفت شناخته نشود.

مردم کوفه از قتل یحیی بی خبر بودند .

حسین آل طاهر ابوجعفر محمد بن عبدالله حسنی را که در حمان با یحیی بن عمر صحبت میداشت و اورا از قدرت دولت بر حذر میساخت بسوی اهل کوفه فرستاد وخبر قتل یحیی را بگوششان رسانید .

مردم کوفه ابوجعفر حسنی را بباد دشنام وناسزا گرفتند و آنچه از دهانشان در آمد باو برشمردند .

حتی برویش پریدند تا بقتلش برسانند .

غلام او دراین کشمکش کشته شد .

ابوجعفر حسنی دیدنمیتواند شخصاً با مردم خشمناك کوفه تماس بگیرد فکر دیگری کرد .

یحیی بن عمر برادری از مادرش داشت که نامش علی بن محمد صوفی از نسل عمر بن علی بود.

ابوجعفر از این علی بن محمد خواست که خبر قتل برادرش را بگوش ملت برساند .

علی بن محمد صوفی مردی مهربان ومیان مردم موجه و آبرومند بود .

علی بن محمد دربرابر مردم ایستاد و گفت :

ـ برادرم یحیی‌درجنك کشته شد.

مردم کوفه بشدت گریستند وفریاد ونـاله برداشتند. وازآنجا بسوی کوفه باز گشتند.

حسین آل طاهر بـا سربریده یحیی از میدان جنك بسوی بغداد عنان پیچید.

وقتی مردم بغداد سریحیی‌را بـااودیدند وچون دربرابرنیروی دولت چاره‌ای نداشتند لب بانکار اینواقعه کشودند.

مـردم میگفتند این سر، سریحیی بن‌عمرنیست، یحیی کشته نشده‌است.

مردم‌ازشدت علاقه‌ای که یحیی‌داشتندقتل‌اورا تـکذیب‌میکردند این تـکذیب‌آن چنان دهان بدهان گشته بود که کودکان کوچه فریاد میـکشیدند.

ما قتل وما فرولکن دخل‌البر

کشته نشد، فرارهم نـکرد، بلـکه بیبـابان رفت.

•⁂•

هنـگامی که سریحیی‌بن‌عمر ببغداد رسید.

رجال‌شهردسته دسته بحضورمحمدبن‌عبدالله‌آل طاهربارمی‌یافتند واورا دراین پیروزی تبریك میگفتند.

مردی‌ازشخصیت‌های برجسته‌ی بغداد که ابوهاشم داود جعفری بود ومردی سخنوروبی‌باك وحقگوهم بود برمحمد درآمدو گفت:

آمده‌ام امیررا درباره‌ی حادثه‌ای تهنیت بگویم که اگر رسول اکرم زنده بود باید بخاطرهمین حادثه بوی تسلیت گفته میشد .

محمدآل طاهردرپاسخ‌این مرد سخنی‌نگفت ولی‌بحرم‌سرای‌خود رفت وخواهروهمسروفرزندان خودرا طلبیدو گفت :

ـ هرچــه زودتراین شهررا ترك گوئید و بسوی خراسان سفر کنید زیرا سریحیی بن‌عمربااین‌شهرآمده است . تجربه شد که ازاین خاندان هرسری که به خانه‌ای‌آورده شود خداوند نعمت وبرکت رااز آن‌خانه‌وخاندان‌سلب‌خواهد کرد .

خاندان طاهربیدرنك بغدادرا بعزم خراسان ترك گفتند.

***

ابن‌عماردرحدیث خود میگوید :

اسیران این‌جنك را ببغدادآورده بودند.

هرگزدیده نشد که اسرائی با یك چنین کیفیت اسف‌انگیزبه‌شهری درآیند .

سپاهیان‌آل‌طاهراین‌اسیران‌را بسیار بافشاروخشونت میراندند.

اگریك تن ازاسرا توی راه وامیماند و یارای رفتن از پاهایش سلب میشد گردنش را باشمشیرمیزدند :

خلیفه مستعین از سرمن را فرمانی فرستاد که آسیران راآزاد کنید .

همه را آزاد کردند مگر اسحاق بن جناح که در دولت یحیی بن عمر فرمانده نیروی انتظامی بود .

این مرد را در زندان نگاه داشتند تا درهمان زندان جان سپرد.

محمد بن عبدالله آل طاهر گفت که نعش پلید و ناپاک اسحاق را در گورستان جهودان بخاك سپارید . ویرا غسل و کفن نکنید. اورا درقبرستان مسلمانان دفن نکنید .

نعش اسحاق بن جناح را با همان پیراهن که در بر داشت و پیراهنش هم پارچه‌ای ازبافته‌های شاهرود بود بر تخته پاره‌ای گذاشتند و ویرانه خرابه‌ای بردند و پای دیوار شکسته‌ای نهادند و آنوقت آن دیوار شکسته را برسرش ویران کردند . رحمة‌الله‌علیه .

✡✡✡

با یحیی بن عمر گروهی ازمشایخ کوفه نهضت کرده بودند .

مردمی که همه اهل فضل وعفاف بودند .

ما دراینجا ازقول محمدبن‌حسین این روایت را نقل می کنیم .

ابوالفرج اصفهانی می گوید :

ابومحمدعبدالله بن زیدان بجلی که یك تن ازاجله واعیان مشایخ کوفه بود درردیف طرفداران یحیی بن عمر قرارداشت .

این مردرا دیده‌ام وازوی حدیث هم روایت کرده‌ام .

وی در رکاب یحیی بن عمر آشکارا با شمشیروعلم اسب می‌تاخت و ازسواران سلحشور اوشمرده میشد.

من‌درآن روزگار که حضورش‌را دریافتم اورا مردی گوشه گیر وهراسان میدیدم .

از پرهیزواحترازی که ابومحمدعبدالله بن‌زیدان ازدیدارمردم می‌جست دلیل همراهی‌اوبا یحیی‌بن‌عمربود .

****

ابوالفرج اصفهانی‌می گوید:

نشنیده‌ام که شعرای وقت برشهیدی ازآل‌ابیطالب بقدری که‌بر یحیی‌بن‌عمرمرثیه گفته‌اندمرثیه بگویند .

دربـاره‌ی او شعربسیارسروده‌اند و ازقضای اتفاق این‌فاجعه در روزگاری پدیدآمده بود که سخن سرایان توانائی بسرمیبردند.

و ازقضای اتفاق شعرای عصربا یحیی‌بن عمرهمفکر و هم دین بوده‌اند .

همه دوستش میداشتند و همه اورا میستودند .

ما ازترس اطاله دراین‌کتاب نمی‌توانیم‌آنهمه اشعاررا دراینجا باز گوئیم .

فقط در میان‌آنهمه مرائی قصیده‌ی علی‌بن‌عباس رومی را کـه از فحول‌سخنوران عصربود بخاطرتکمیل این واقعه یاد می کنیم .

علی‌بن‌عباس رومی، «این‌رومی» درانشای این‌قصیده حق سخن‌را اداکردولی‌باید گفت که اودرانشاء قصیده‌ی‌خود هم درمدح بیحیی‌بن عمراندکی‌بـه مبالغه رفت وهم اولیای نعمت‌خودآل عباس را بدشنام

یاد کرد .

او در اینجا آنقدر بیاوه گوئی پرداخت که برای کسی اینهمه یاوه گوئی سزاوار نیست .

واینك آن قصیده :

امامك فانظر ای نهجیك تنهج
طریقان شتی مستقیم و اعوج

به پیش خود بنگر از این دوراه کدام را برخواهی گزید
دوراه جداگانه که یکی راست و آن دیگر کج است .

الا ایهذا الناس طال ضریركم
بآل رسول الله فاخشوا اوارتجوا

ای مردم جهان دیر بازیست که نسبت بـه آل رسول‌الله زبان میرسانید .
شما در این کار یا امیدوار باشید و یا بترسید.

اكل اوان للنبی محمد
قتیل زكی بـالدمـاء مضرج

آیا سزاوار است که درهر دوره‌ای مردی از آل محمد باید پیکر پاکش بخون مقدسش آلوده شود

تبیعون فیه الدین شرائمه
ولله دین الله قـد كاد یمزج

دین خویش را دراین روزگار بائمه‌ی فساد میفروشید

خداوندا ، این دین نزدیك است تباه شود

لقدالجوکم فی حبائل فتنه

والمحلجوکم فی حبائل الحج

شمارا درریسمانهای فتنه بهم بستند

وآن که شما را دست وبال بسته‌اندخوددست وبال بسته ترند

بنی المصطفی کم یاکل الناس شلوکم

لبلواکم عما قلنل مفرج

ای فرزندان مصطفی تا کی مردم گوشت شمارا بدندان خواهند گرفت

دیری نمانده، نمانده که ازاین دام بلاآزاد شوید

امافیهم راع لحق نبیه

ولاخائف من ربه یتحرج

آیادرمیان مردم کسی نیست که حق رسول الله رعایت کند

آیا کسی نیست از خدای خویش باك بدارد

لقد عمهوا ما انزل الله فیکم

کان کتاب الله فیهم ممجمج

در کتاب خدا گمراه شدند و

چنانکه گوئی کلام الدهی وصریح وروش نیست

الاحاب من انساه منکم نصیبه

متاع من الدنیا قلیل و زبرج

آنکس که به طبع زخارف دنیا حق شمارا زیرپای گذاشت

وشمارا فراموش کرد وسعادت خویش‌را ازدست بداد

ابعدالمکنی‌بالحسین شهیدکم

تضاء مصابیح السها وتسرج

آیا پس ازآنکس که کنیه‌اش ابوالحسین‌بود

چراغهای‌آسمانی‌فروغ می‌بخشد وروشنائی میدهند

لنا و علینا لاعلیه لاله

تسجسج اسراب الدموع‌وتنشج

برای ما وبربخت مانه‌برای اوونه‌برطالع او

سیل‌اشك ازچشمان فرومیریزد وگره غم گلوی مارا میفشارد

وکیف تبکی فائزا عند ربه

له فی‌جنان الخلدعیش‌محرفج

چگونه میشود گریه کرد بر آنکس که در جوار خدای خویش

بسرمیبرد

و دربهشت برین عیشی گوارا دارد

وان لا یکن حیالدنیا فانه

لدی‌الله حی‌فی‌الجنان مزوج

اگرچه اودرمیان مازنده نیست ولی

درپیشگاه الهی دربهشت‌برین‌زنده وکامران‌است

لقد نال‌فی‌الدنیا سناء وصیتة

و قام مقاماً لم یقمه مزلج

او دراین دنیا شهرت وشخصیتی عظم یافت .

ومقامی بدست آورد که هیچکس رانصیب نگردید

شوی ما اصابت اسهم الدهر بعده

هوی ماهوی اومات بالدمل بحرج

پس از او جنایات روزگار هرچه عظیم باشد

دیگرعظیم جلوه نخواهد کرد و امری ساده خواهم بود

و کنا نرجیه لکشف عمایه

با مثاله امثالها تتبلج

ما امیدوار بودیم که یحیی بن عمر این

ابرهای خلاف را ازافق اسلام بدور کند

زیرا این یحیی وهمانندان یحیی هستند که میتوانند ابرهای

ضلالت را برطرف سازند .

فسا هده ذوالعرش فی ابن نبیه

ففاز بـه والله اعلی وافلج

پروردگارمعتال پسرپیامبرخودرا ازدست ماربود

همه راه مرك بپیش گرفتند و این جهان راترك گفتند

فاصبحت لاهم ابسأولی بذکره

کما قال قبلی بالبسوء موزج

اکنون همی بینم که آنان یاد او را برمن هموارساختند

آن چنانکه این سهل انگاری راپیش ازمن «موزج» یاد کرده است !

ولا هو نسانی اسای علیهم

بلی هاجه‌و الشجو بالشجو اهیج

غم آنان را او فراموشم نساخت

آری اومرا بهیجان‌افکند غم‌وقتی‌با غم روبرو باشد هیجان میگیرد

ابیت اذا نام الخلی کانما

تبطن اجفانی‌شیاك و عوسج

وقتی همه بخواب رفتند بیدارم

چنانکه گوئی‌چشمان من‌ازخارجان گداز مالامال‌است

ایحی العلی الهفی لذکراك لهقه

یباشر مکواها الفوادفینضج

ای یحیی عظیم الشأن ، بیاد تو

آنچنان افسوس‌میخوردم که‌آبهای من‌برقلب من‌داغ می گذارد.

بنفسی‌و ان فات‌العذاءیك‌الودی

محاسنك اللائی تمخ فینضج

فدای توشوم هرچند که مرك نگذاشت کس فدای تو شود

امامن‌فدای فضائل تو گردم همچنان درخشش روزافزون‌دارد

لمن تستجد الارض بعدك‌زینة

فتصبح فی الوانها تبترج

یگربرای چه کس زمین‌سبزوشاداب شود

وچگونه‌دررنگهای بهاران‌خودجلوه گری کند

سلام وریحان وروح ورحمه

علیك وممدود من الظل سجیج

سلام وآسایش و رحمت و برکت

برتوباد ، درسایه‌ای مواج ووسیع آرام بگیر.

ولابرح القاع الذی انت جاره

یرف علیه الاقحوان المفلج

درآنجا که آرامگاه تست همیشه گلها و

گیاهها موج زنند .

و یا اسفا الاترد تحیه

سوی ارج من طیب رمسك بارج

ای دریغ که سلام مارا جز

بوی خوش مزارتو پاسخ نمی گوید.

الا انما ناح الحمائم بعد ها

ثویت و کانب قبل ذلك تهزج

پس ازمرك تو کبوتران می‌نالند ولی

تازنده بودی کبوتران را ترنم‌های روح‌افزابود.

اذم الیك العین ان دموعها

تداعی بنارالحزن حین توهج

چشمان خود را مذمت می کنم زیرا

اشکهایش درآتش اندوه خشك شده‌اند

واحمدها لو کفکفت من غروبها

علیك وخلت لاحج الحزن یلعج

من چسمانم را مدح می گویم از اشکهائی که می افشانی

برمرك تو درد و اندوه را تسکین می بخشد.

ولیس البكا ان تسفح العين انما

احرا لبكائين البكاء المولج

گریه آن نیست که اشك ازدیدگان فروریزد

گریه آن است که اشك‌ها در قلب فرو روند

اتمنعني عيني عليك بعبره

و انت لاذيال الروامس مدرج

آیا چشمان من از ریزش اشك مضایقت می کنند

و تو بردامن خاك فرو خفته‌ای

فاني الی ان یدفن القلب دائد

ليقتلني الداء الدفين لاحوج

من آرزو دارم که غم من در قلب من پنهان بماند.

وهمین غم پنهان روز گارم را بسر آور

عفاء على دار ظغت لغيرها

فليس بها للصالحين معرج

ای خاك برسر آن خانه باد که پارسایان در آنجا مقام ندارند

وتو آن خانه را بدیگران واگذاشته‌ای

***

الا ايها المستبشرون بيومه

اظلت عليكم غمه لا تفرج

ای مردمی که بر قتل یحیی شادمان شده اید

بر شما غمی که روی شادی نخواهد دید سایه افکنده است

اکلکم امسی اطمان مهاده

بان رسول الله فی القبر مزعج

آیا شما خوشنودید که در خانه ی خویش بر گهواره آسایش آرمیده اید

و رسول اکرم در آغوش خاك خفته است

فلا تشتمو و لیخساء المرء منکم

بوجه کان اللون مبه الیرندج

شماتت مکنید . خموش باشید

رو سیاه و بدبخت بمانید

***

یحی بن عمر حسینی را ابن رومی در این قصیده که صد و ده بیت است مدح و مرثیه می گوید ولی مترجم بهمین چند بیت قناعت می کند زیرا از تطویل بلاطائل همه جا پرهیز می جسته است

*

یحی بن عمر را سوای ابن رومی علی بن محمد علوی هم مرثیه کرده است

حسین بن محمد

او از سادات حسینی است.

در میان مردم به لقب «حرون» معروف بوده است.

پس از قتل یحیی بن عبدالله در کوفه قیام کرد.

مزاحم بن خاقان از جانب مستعین بالله عباسی برای دفع او با سپاه خود از بغداد به کوفه حمله آورد.

هنگامی که مزاحم به کوفه نزدیك شد حسین بن محمد از کوفه خیمه بیرون زد اما ازراه ناشناس ناگهان به سرمن رآ رسید.

در اینوقت عبدالله معتز پسر جعفر متوکل بجای احمد مستعین بر مسند خلافت نشسته بود.

مردم با عبدالله بیعت کرده بودند.

حسین بن محمد هم با عبدالله معتز بیعت کرد.

و به کوفه باز گشت.

حسین بن محمد چندی در کوفه بسر برد و بعد از آنجا گریخت زیرا تصمیم داشت که از نو نهضت کند اما بزودی دستگیر شد.

اورا به زندان انداختند.

مدتی که از ده سال افزون است وی در زندان بسر برد تا در دوران معتمد عباسی به سال دویست و شصت و هشت از زندان خلاصی یافت .

حسین بن محمد برای باردیگر درسواد کوفه برضد دولت وقت خروج کرد و به فتنه و آشوب پرداخت

باردیگر گرفتارشد. این سال سال دویست شصت و نه بود.

موفق والـی عراق برد . دستور داد او را در واسط بـه زندان انداختند .

تاسال‌دویست‌وهفتادیاهفتادویک‌درزندان‌بسر بردودرهمان‌جازندگی را بدرود گفت .

***

مردم ازحسین‌بن‌محمد خوشنود نبودند.

کسی را ندیده‌ام که اقدام او را پسندیده باشد حتی گروهی از مردم کوفه را شناختم که به‌حسین‌بن‌محمددشنام میدادندو کرداراورا تقبیح میکردند.

محمدبن‌جعفر

ازسادات‌حسنی‌بود.

وی جانشین‌حسین‌بن‌محمد بود.

پس ازمرگ حسین‌درزندان‌برپاخاست«ابن‌طاهر»والی عراناورا به‌حکومت کوفه برگزید

البته‌این‌انتخاب‌یك‌نیرنك‌سیاسی‌بود.

بدین‌ترتیب‌فریب‌خوردودستگیرشد.

نماینده‌ی‌ابوالساج اورا ازکوفه‌به‌سرمن‌رآبرد.

درآنجا به زندانش‌انداختند

اوهم‌درزندان‌جان‌سپرد.

☆☆☆

مردی ازنسل محمدبن حنفیه که نامش برتاریخ روشن نیست با محمدبن‌جعفر همکاری داشت.

وقتی محمدبن‌جعفر دستگیرشد این‌مرد که ازیاران او به‌شمار می‌آمدفرار کردوبسوی‌ارمنیه گریخت.

در آنجا غلامانش برویش شمشیر کشیدند و به قتلش رسانیدند.

عهد عبدالله معتز

اسماعیل بن یوسف

اسماعیل پسر یوسف و یوسف پسر ابراهیم و ابراهیم پ سر موسی بن عبدالله بن حسن مثنی بود.

این مرد بجای آنکه دولت صالحی را پی‌ریزی کند به راهزنی و فساد پرداخت.

سر راه بر کاروان‌های حج می‌گرفت گروهی از اوباش و اراذل دورش جمع شده بودند.

من از سرگذشت این مرد می‌گذرم زیرا دوست نمیدارم یک چنین شخصیت‌های فاسد را در این کتاب یاد کنم.

غرض من از تدوین این کتاب حدیث راهزنان و اراذل

نیست «۱»

عیسی بن اسماعیل

عیسی پسر اسماعیل و اسماعیل پسر جعفر و جعفر پسر ابراهیم بن علی بن عبدالله بن جعفر علیه السلام بود.

۱ــ ابن اثیر در تاریخ کامل و ابوجعفر طبری در تاریخ مشهور خود در ضمن حوادث سال ۲۵ چنین حکایت می کنند.

در این سال اسماعیل بن یوسف حسنی در مکه خروج کرد.

جعفر بن فضل هاشمی که والی مکه بود از مکه گریخت.

اسماعیل بن یوسف باهمکارانش خانه‌ی او را غارت کرد و تا آنجا که دستش میرسید از قتل و غارت باز ننشست.

گروهی از مردم بی گناه مردم بی گناه مکه را هم کشت. خانه‌ی کعبه را هم از زر وزیوری که داشت لخت کرد. پولهائی را که بخاطر اصلاح چاه زمزم آورده بودند به تصرف گرفت. درخزانه‌ی کعبه هرچه جواهر و طلا و نقره بود همه را چاپید. حتی جامه از خانه‌ی کعبه بدر آورد. ازمردم نزدیك دویست دینار سکه‌ی طلا جبراً دریافت داشت و سرانجام مکه را مورد هجوم و غارت قرارداد و قسمتی ازشهر مکه را نیز آتش زد.

این فجایع را درماه ربیع الاول سال ۲۵۱ بوجود آورد و پس از پنجاه روز قتل و غارت مکه را ترك گفت و آنوقت رو به مدینه آورد.

علی بن حسن والی مدینه ازترسش فرار کرد. او ازمدینه باردیگر به مکه برگشت و آنجارا تحت محاصره قرارداد. چنان برمردم سخت گرفت که نزدیك بود از گرسنگی و تشنگی بمیرند.

پس ازپنجاه و هفت روز ازمکه به جده رفت. درآنجا هم همین محاصره و سخت گیری را تکرار کرد و همچنان به قتل و غارت سرگرم بود

مادرش فاطمه دختر سلیمان بن محمد تیمی از نسل طلحه بن عبدالله تیمی نامیده میشد.

ابوالساج اورا در عراق دستگیر کردو به کوفه زندانیش ساخت. عیسی بن اسماعیل در کوفه . در زندان ابوالساج بدرود زندگی گفت.

جعفر بن محمد

درری به قتل رسید.

سلسله ی نسبش این است

جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیهاالسلام درجنگی که میان احمد بن عیسی حسینی باعبدالله بن عزیز نماینده ی محمد بن طاهر درری در گرفته بود کشته شد.

ابراهیم بن محمد

ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن عبیدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی علیهاالسلام.

وی از نسل ابوالفضل العباس سلام الله علیه است

مادرش کنیزی گمنام بود

او را طاهر بن عبدالله درجنگی که میان او و سید کوکبی درقزوین برپا شده بود به قتل رسید.

طاهر بن عبدالله شخصاً قاتل اوست

احمدبن محمد

حارث‌بن‌اسد نماینده‌ی ابوالساج‌درمدینه این احمد را بهزندان انداخت.

وی احمدبن محمدبن یحی‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن حسن‌بن علی علیهاالسلام‌است که‌درمدینه«خانه‌ی‌مروان»محبوس‌بودودرحبس بدرود حیات گفت!

عهد مهتدی

علی بن زید

از آنانکه در عهد مهتدی بر ضد دولت وقت قیام کردند شمرده میشود.

وی علی بن زید بن حسین بن زیدبن علی بن الحسین بن علی علیهم السلام بود

«۱» مسعودی درمروج مذهب جلددوم. صفحه۳۰۶ مینویسد.

ما در کتاب « اخبارالزمان » اخبار آن دسته از آل ابی طالب را که ظهور کرده‌اند یاد کرده‌ایم

آنانکه‌درحبس دار دنیارا بدرود گفته‌اند.

آنانکه مسموم شده‌اند.

و آنانکه به نحوی دیگر بقتل رسیده‌اند.

ین دسته‌ازاانند.

مادرش فاطمه نام داشت.

فاطمه دختر قاسم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عقيل بن ابيطالب بود.

•❋•

علي بن زيد در كوفه قيام كرد.

گروهي از عوام الناس و اعراب باوي بيعت كردند.

اما زيديه و مردم متشخص و اهل فضل و فضيلت نسبت باو ارادتي نداشتند

من از پيروان او كسي را ديدم كه مذهب چندان درستي نداشت .

= ١ ـ عبدالله بن محمد بن ابيطالب معروف به ابوهاشم كه بادست عبدالملك مروان مسموم شد.

٢ ـ محمد بن احمد بن عيسي بن زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام كه سعيد حاجب ويرا از مدينه بر بصره بردومحبوس ساخت. وي در حبس جان سپرد پسرش علي باا و بود پس از مرك پدر آزادش كردند

٣ ـ جعفر بن اسماعيل بن موسي بن جعفر كه بدست ابن اغلب در مغرب زمين كشته شد

٤ ـ حسن بن يوسف حسني كه عباس اورا در مكه بقتل رسانيد

٥ ـ علي بن موسي بن اسماعيل حسيني كه در حبس معتز از دنيا رفت.

٦ ـ موسي بن عبدالله حسني زاهد معروف كه درعبادت نظير نداشت بـا دست سعيد به قتل رسيد.

مهتدی‌عباسی یکی ازسرداران‌خودرا که«شاه‌بن‌مکیال» نامیده میشدبالشکرعظیمی به‌جنك‌اوفرستاد

این‌واقعه پیش‌ازخروج«ناجم» دربصره‌رخ‌داده‌بود.

⁎⁎⁎

علی‌بن‌سلیمان کوفی ازقول‌پدرش‌روایت‌می کرد

پدرش‌چنین‌می گفت:

مانزدیك به‌دویست‌تن‌سوارمسلح‌بودیم که‌ارتش‌علی‌بن‌راتشکیل میدادیم.

علی‌بن‌زیدباما‌بود.

در گوشه‌ای ازسواد کوفه اردوزده بودیم.

خبر رسید که شاه بن مکیال با قوای دولتی به جنك ما می‌آیند .

علی‌بن‌زید مارادرپیرامون خودجمع کردو آنوقت گفت :

ـ این قوم که دارند بسوی ما می‌آیند جز شخص من هدف دیگری‌ندارند

من بیعت خود را از گردنتان برداشتم‌شما آزادید میتوانید بهر سوی که‌خواستید‌بروید.

ماجواب‌دادیم:

ـ هر گزبخدا چنین کاررا نخواهیم کرد.

ترا تنهانخواهم گذاشت.

درخدمتش ماندیم.

شاه‌بن مکیال با نیروی‌عظیم خودازراه‌رسید.

لشکرش‌مجهزومسلح‌ومنتظم‌بود.

نبردباچنین‌لشکراز‌حدودطاقت مابیرون‌بود.

ترس‌شدیدی‌بدلهای ما دوید.

علی‌بن زید این جزع و اصطراب را در چهره‌های ما احساس کرد.

فرمود:

- بایستیدبنگریدمن چه‌می کنم.

ایستادیم‌وچشم‌باودوختیم.

او یکباره دست به‌قائمه شمشیربرد وتیغ صیقل خورده‌ی خود را ازغلاف‌بدر کشیدوبعدبه‌مرکب‌خودمهمیرزد.

تک‌وتنها خودرا برصفوف دشمن کوبید .

صف‌ها را یکی پس‌ازدیگری می‌شکافت همچنان پیش رفت تااز آخرین‌صف‌سر برآورد

درپشت لشکرگاه شاه‌بن مکیال تپه‌ی‌بلندی قرارداشت.

ما علی‌بن زید رابرپشت‌آن‌تل‌بلندمیدیدیم.

این بارازپشت سر بدشمن حمله‌آورد صفوف‌آنان را صف پشت صف می‌شکافت . مردم باوکوچه میدادند و او اسب میراند تا به

ما رسید .

وقتی به‌اردوی‌ما بر گشت گفت:

ـ شما ازچه چیزجزع وهراس میکنید ! تماشا کرده‌اید که من چه کرده‌ام .

***

باردوم بردشمن حمله‌ورشد.

بازهم سر ازصفوف موخرسپاه بدر آوردومانندبارنخست ازهمان راه که رفته‌بودبسوی ما باز گشت .

درحمله‌ی سوم ماهم دلپرشده بودیم.

این‌بارسپاه دویست نفری ما خود را بر آن لشگر عظیم زد.

آن چنان جلادت بکاربرده بودیم که شاه بن‌مکیال بازشت‌ترین وضعی‌شکست خورد.

اوشکست‌خورده بسوی‌مهتدی‌باز گشت.

سلیمان کوفی گفت :

ـ این‌بود داستان علی‌بن‌زید حسینی.

*

علی‌بن‌زید مرد سلحشور و صف شکنی‌بود .

مردم کوفه هم اورا میشناختندولی‌درنهضت یحیی‌بن‌عمر آنچنان ازدست محمدبن‌عبدالله‌آل‌طاهر شکنجه وعذاب‌چشیدند که دیگر جرأت نمی کردند برضد دولت‌آل عباس قیام کنند .

محمدبن قاسم

ناجم در بصره طلوع کرد .

علی‌بن‌زید و گروهی از آل ابی‌طالب بدو پیوستند .

محمدبن‌قاسم بن‌حمزة‌بن‌حسن‌بن عبدالله بن‌عباس بن‌علی‌علیهما‌ـ السلام نیز ازین گروه بشمار میرفت.

مادر این‌محمدلبابه‌دختر محمدبن‌ابراهیم‌بن‌حسن‌بن‌عبیدالله بود.

«محمدبن‌قاسم هم ازپدر وهم ازمادر نسب بحضرت ابوالفضل ـ العباس‌علیه‌لسلام میرسانید»

طاهر بن احمد

طاهربن احمدبن احمدبن قاسم‌بن‌حسن‌بن زیدبن حسن‌بن علی علیه‌السلام ، ازبنی‌الحسن .

اوهم با علی‌بن‌زید دراردوی ناجم بسرمیبرد .

هنگامی که ناجم ازتشکیلات علی‌بن‌زید وتصمیم اوبیك نهضت جدیداطلاع یافت دستورداد علی‌بن زید وطاهربن‌احمد ومحمدبن‌قاسم هرسه را گردن‌بزنند.

این‌طاهربن‌احمدسرهنگان وامرای سپاه ناجم را بسوی‌علی‌بن زید دعوت میکرد واین‌فعالیت با اطلاع علی‌بن زیدصورت میگرفت .

بهمین‌جهت با دست ناجم بقتل رسیدند.

این واقعه درخلافت معتمدعلی‌الله عباسی‌صورت گرفت ولی‌ظهور او درعهدخلافت مهتدی‌بالله بود.

وماهم ظهور اورا ازخوادث عهد مهتدی یاد کرده‌ایم .

حسین بن محمد

حسین‌بن محمدبن حمزةبن قاسم‌بن‌حسن‌بن زیدبن حسن‌علیه‌السلام .

ازنهضت کنندگان عهدمعتمدعباسی‌است.

موسی‌بن‌بغا درهمدان‌اقامت داشت .

سید کوکبی درقزوین قیام کرده بود .

این‌حسین بن محمدنیزازهمراهان کوکبی‌بود.

میان کوکبی و« کیغلغ ترك» جنك برپا شد حسین‌بن‌محمد در این‌جنك با دست سپاه کیغلغ بقتل رسید .

یحیی بن علی

یحیی‌بن‌علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن‌حسن بن زیدبن‌حسن علیه‌السلام .

مادرش دختر‌عبدالله‌بن‌ابراهیم ازنسل‌عبدالله‌بن‌جعفر بود.

وی‌درری بااصحاب‌عبدالله بن‌عبدالعزیز که والی‌ری بودجنگید وازآنان چندنفررا بقتل رسانید.

خود نیزدراین جریان کشته شد .

محمد بن حسن

محمدبن‌حسن‌بن‌ابراهیم بن‌حسن‌بن زیدبن‌حسن‌علیه‌السلام

حارث بن‌اسد ویرا اسیر کرد وبمدینه برد .

محمدبن‌حسن دراراضی‌صقرا ازجهان رحلت کرد .

حارث‌بن‌اسد که اسیر کننده‌اش بود پاهایش‌را برید وحلقه‌هائی را که ازیك فلزبهادار بپاهایش بود درآورد و پاهای بریده‌اش را به بیابان انداخت .

جعفر بن اسحاق

جعفربن‌اسحاق‌بن موسی‌جعفرعلیهاالسلام دربصره بدست سعید حاجب بقتل‌رسید.

موسی بن عبدالله

موسی بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن‌حسن‌بن‌حسن بن علی علیهاالسلام.

مردی صالح ودانشمند بود.

ازعلمای حدیث بشمارقیرفت .

عمربن‌شبیه و محمدبن‌حسن‌بن مسعود رزقی ویحیی‌بن حسن‌بن جعفرعلوی و گروهی‌دیگر از اصحاب حدیپ سلسله‌ی روایات خود را باو میرسانند.

موسی بن‌عبدالله حسنی‌مرجع روایات این احادیث است .

سعیدحاجب اورا با پسرش ادریس بن‌موسی‌وپسربرادرش محمد ابن یحیی‌بن عبدالله‌بن موسی وابوطاهراحمدبن زیدبن‌حسین بن‌عیسی ابن زیدبن‌علی‌بن الحسین علیهاالسلام بسوی عراق میبرد .

قبیله‌ی بنی‌فزاره‌درطی‌راه جلوی سعیدرا گرفتند وجبرآ اسرای آل‌ابی‌طالب راازجنگش‌درآوردند.

، آنان را با خود بعشیره‌ی خویش بردند تاآزادشان سازند .

موسی‌بن‌عبدالله این آزادی را نپذیرفت و دوباره بسوی سعید باز گشت تا با هم بعراق بروند.

سعید با موسی‌بن عبدالله بسوی عراق عزیمت کرد ، وقتی بمنزل زبالـه رسید در شربت موسی زهر ریخت و آن مـایع مسموم را بدو نوشانید .

موسی‌بن‌عبدالله درمنزل زباله ازدنیارفت .

سعید حاجب سر از بدن مسموم او برداشت و برای مهتدی بالله به عراق برد.

این حادثه درماه محرم سال دویست وپنجاه وشش بوقوع پیوست.

عیسی‌بن اسماعیل

عیسی‌بن‌اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم‌بن محمدبن‌عبدالله‌بن‌جعفر طیار علیه‌السلام درموضعی بنام «حار» بدست عبدالرحمن که نماینده ابوالساج بود اسیرشد .

عبدالرحمن اورا بکوفه‌آورد .

وی در کوفه وفات یافت .

محمدبن عبدالله

محمدبن‌عبدالله بن‌اسماعیل‌بن ابراهیم بن‌محمدبن‌عبدالله‌بن ابی‌ الکرام‌بن‌محمدبن‌علی‌بن‌عبدالله‌بن‌جعفر علیه‌السلام درواقعه‌ای خونین بدست عبدالله‌بن‌عزیز میان ری وقزوین بقتل‌رسید .

علی‌بن‌موسی

علی‌بن موسی‌بن محمدبن‌قاسم‌بن‌حسن‌زیدبن‌حسن علیه

السلام بفرمان عیسی‌بن محمدمخزومی درمکه زندانی‌شد و در همان زندان جان سپرد.

محمدبن‌حسین

محمدبن‌حسین‌بن‌عبدالرحمن بن‌قاسم بن حسن‌زیدبن حسن بن علی‌علیه‌السلام .

درری بدست عبدالله‌بن‌عزیز که فرماندار ری ونماینده‌ی طاهر بود اسیرشد.

عبدالله‌بن‌عزیزاو را به سرمن‌رآفرستاد .

علی‌بن موسی

عبدالله‌بن‌عزیزفرماندارری با محمدبن‌حسین‌حسنی‌علی‌بن‌موسی ابن‌اسماعیل‌بن موسی‌بن‌جعفرعلیهاالسلام را نیزاسیروار بـه سرمن‌رآ اعزام داشت .

ایندوعلوی یکی‌حسنی‌ویکی‌حسینی‌درزندان سرمن‌رآ جهان‌را بدرود گفتند.

ابراهیم‌بن‌موسی

ابراهیم‌بن موسی‌بن عبدالله‌بن موسی بن‌عبدالله‌بن‌حسن بن‌حسن بن‌علی علیهاالسلام درمدینه با دست محمدبن‌احمدبن عیسی‌بن منصور که فرماندار شهربود وازجانب مهتدی بالله برمدینه حکومت میکرد بزندان رفت و درهمان زندان زندگی را نیزترک گفت .

جسداو را دربقیع بخاک سپردند.

عبدالله بن محمد

عبدالله‌بن محمدبن‌یوسف‌بن‌ابراهیم‌بن موسی‌بن عبدالله‌بن حسن ابن‌الحسین‌علیه‌السلام .

مادرش فاطمه دختر اسماعیل‌بن ابراهیم بن‌موسی وازطایفه بنی الحسن‌بود .

ابوالساج اورا درمدینه‌بزندان انداخت .

وی درزندان مدینه تا عهدحکومت‌محمدبن‌احمدبن منصورماند ودرعهد حکومت او درهمان زندان جان سپرد .

محمدبن‌احمدوالی‌مدینه جنازه‌اش‌را باحمدبن حسین‌بن‌محمدبن عبدالله‌بن داودبن حسن سپرد .

اوجنازه‌ی عبدالله را دربقیع دفن کرد .

عهد معتمد علی الله

احمدبن محمد

درعهد معتمد :

احمدبن‌محمدبن عبدالله‌بن ابراهیم‌بن‌حسن‌بن اسماعیل‌بن ابراهیم ابن حسن‌بن‌حسن علیه‌السلام قیام کرد.

مادرش زنی ازطایفه‌ی انصاربود .

ازنسل‌عثمان‌بن‌حنیف «۱» بود .

احمدبن‌طولول درموضعی موسوم بـه «باب‌اسوان» ویـرا بقتل رسانید .

۱ـ عثمان‌بن حنیف‌انصاری از بزرگان‌طایفه‌ی انصاروازاعیان‌اصحاب رسول‌الله است که در صف مقدم اصحاب امیرالمومنین علی‌علیه السلام نیز قراردارد .

این‌عثمان از جانب‌امیرالمومنین والی‌بصره بودوجنگ‌جمل‌درحکومت او اتفاق افتاد .

وسرش را برای معتمدفرستاد «۱»

احمدبن محمد

واحمدبن‌محمدبن‌جعفر بن حسن‌بن‌علی‌بن‌عمر بن‌علی‌بن‌الحسین علیهاالسلام بوسیله‌ی محمدبن‌بیکال بنیشابور تبعید شد.

محمدبن میکال اورا با پدرش محمدبن‌جعفر با هم تبعید کرد.

پدرش پیش ازاووفات یافت.

ما ازوفات محمدبن‌جعفر یاد کرده‌ایم.

این احمدبن محمد پس‌ازوفات پدر درعهد خلافت معتمد بدرود زندگانی گفت.

عبدالله بن‌علی

عبدالله‌بن‌علی بن‌عسی‌بن‌یحیی‌بن‌زیدبن علی‌بن‌حسین‌علیهاالسلام دریك حادثه‌ی جنگی که احمد موفق و«حمارویه» ابن احمدبن طولون‌وقوع یافت به قتل‌رسید.

۱ــ درسیره احمدبن طولون چنین‌نوشته شده:

«وقتی‌سال‌دویست وپنجاه وپنج هجرت پدیدآمدمردی علوی که خود را «بغاءکبیر» میباشد ونامش‌احمدبن عبدالله‌بن ابراهیم بود برضد دولت وقت قیام‌کرد. احمدبن‌طولون یکی ازسرداران خود بنام سهیم بن‌حسین‌را بسرکوبی‌اوفرستاده درجنگی که میانشان برپا شدآن مردعلوی بقتل‌رسید سهیم سرش را جداکرد واصحابش را پراکنده ساخت.

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم بن حسن بن علی بن عبیدالله بن حسین علی بن الحسین علیه السلام.

درسر من رآ بردرخانه‌ی جعفر بن معتمد کشته شد.

قاتل او شناخته نشده است .

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین ابن عمر بن علی علیه السلام که مادرش ام نوفل دختر جعفر بن حسین بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیهما السلام بود بدست عبدالعزیز ابن ابی‌دلف اسیر شد .

عبدالعزیز اورا دردهکده‌ای میان قم وساوه گردن زد.

آرامگاهش آنجاست .

حمزة بن حسن

حمرة بن حسن بن محمد بن جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام .

بدست صلاب ترك کشته شد.

صلاب ترك او را در جنگی که با هوذان دیلمی داشت اسیر گرفت .

حمزه بن حسن از هوذان طرفداری می کرد و در سپاه او

بسر میبرد.

صلاب ترك ابتدا گردن حمزه بن حسن را با شمشیر زد و سپس مثله اش کرد یعنی گوش و بینی و دست و پایش را برید.

حمز بن عیسی

حمزه بن علی بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیها السلم. درجنگی که میان صفار با حسن داعی طبرستان برپا شده بود به قتل رسید.

محمد و ابراهیم

محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن الحسین علیها السلام بودند

حسن بن محمد

این دو برادر با حسن بن محمد بن زید بن عیسی بن زید بن الحسین در همین واقعه که میان داعی طبرستان با صفار اتفاق افتاد به قتل رسیدند .

اسماعیل بن عبدالله

و از کشته شدگان این جنك یکی هم اسماعیل بن عبدالله حسین ابن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله جعفر طیار است.

او هم در رکاب داعی کبیر می جنگید و با دست همراهان صفار کشته شد.

محمدبن الحسین

محمدبن حسین بن محمدبن عبدالرحمن بن قاسم بن زیدبن حسن علیه السلام.

مادرش دختر عبدالله بن حسین از نسل عبدالله بن جعفر بود.

او در زندان سرمن رآ از جهان رخت بر بست.

موسی بن موسی

و همچنان از علوبین که به عهدعبدالله معتز در انقلاب‌های مصر شرکت داشتند و بوسیله‌ی سپاه بنی عباس اسیر شدند و به سرمن رآ اعزام شدند یکی موسی بن موسی بن محمدبن سلیمان بن داود بن حسن بن الحسن بن علی علیها السلام است.

او در خلافت عبدالله بن متوکل که لقبش معتز بالله بود اسیر شده بود و در سرمن رآ زندانی بود.

از زمان معتز تا زمان معتمد در زندان بسر برد و در همان زندان بدرود حیات گفت

محمدبن احمد

سعیدحاجب:

محمدبن احمدبن عیسی بن زیدبن علی بن الحسین علیها السلام را با پسرانش:

احمدبن محمد

وعلی بن محمد را زندانی ساخت .

محمدبن احمدبن عیسی و پسرش احمدبن محمد هردو در زندان از دنیا رفتند.

اما پسرش علی بن محمد آزاد شد و او اکنون که سال سیصد و سیزدهم هجری است زنده است.

ابوالفرج اصفهانی نویسنده این کتاب می گوید :

اکنون که به تصنیف این کتاب را اشتغال دارم علی بن محمد حسینی زنده است و من از او احادیث روایت می کنم.

وی ازمحمدبن منصور مرادی روایت می کند و سند محمدبن منصور نوشته هائی از احمدبن عیسی بن زیدبن علی بن الحسین علیهما السلام در احکام شرع است.

این احمدبن ابراهیم بن علی جد علی بن علی بن محمد است.

حسین بن ابراهیم

جسین بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زیدبن حسن بن علی علیهما السلام است.

یعقوب بن لیث صفاری وقتی که بر نیشابور غلبه کرد او را به زندان انداخت.

همچنان او را بسته به زنجیر همراه خود به طبرستان میبرد که در

طی راه‌دیده ازجهان فروبست.

محمدبن عبدالله

محمدبن عبداللهبن زیدبن عبیداللهبن زیدبن عبداللهبن حسن‌بن زیدبن حسن علیه‌السلام.

وی در زنــدان یعقوب صفاری در نیشابـور بــدرود زندگی گفت .

یعقوب‌بن‌لیث‌صفاری اورا درطبرستان‌اسیر کرده بودوباخودبه نیشابور آورده‌بود.

عمرش درمحبس یعقوب بسر رسید.

علی وعبدالله

این دومردفرزندان‌موسی‌بن‌عبداللهبن موسی‌بن‌جعفرعلیهماالسلام بودند .

به‌رافع‌بن‌لیث گزارش شده‌بود که گروهی ازآل‌ابی‌طالب تصمیم گرفته‌اند که‌برضددولت‌عباسی‌قیام کنند.

رافع‌چهارتن ازمتهمین‌را‌دستگیر ساخت .

از این چهارتن دوتن علی و عبدالله فرزندان موسی‌بن عبدالله بوده‌اند.

علی بن جعفر

نفرسوم‌علی‌بن‌جعفربن هارون اسحاق‌بن حسن‌بن زیدبن‌الحسن

علیه‌السلام بود

محمد بن عبدالله

و نفر چهارم:

محمد بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر طیار علیه‌السلام بود.

عهدمعتضد

آنانکه‌درعهدمعتضدبقتل رسیده‌اند.

محمدبن‌زید

محمدبن زیدبن محمدبن اسماعیل بن حسن بن زیدبن‌الحسن علیه‌السلام.

اومعروف‌به‌داعی‌است.

اورا«صاحب‌طبرستان» نیزمینامند.

اسماعیل‌بن‌احمدبرخراسان غلبه کردو یکی‌ازسرداران‌خود را که محمدبن‌هارون نامیده میشد به‌طبرستان فرستاد تا با محمدبن زید که برادرداعی طبرستان‌بود بجنگد واورا ازپای درآورد.

محمدبن هارون با سپاه خود از خراسان به سوی طبرستان عزیمت کرد.

محمد بن‌زیدبا لشکرخود بدفاع برخاست بردروازه‌ی گرگان میان ایندونیرو جنك درگرفت .

محمدبن‌زید در این جنك بخاك وخون غلطید.

هنوز رمقی بتن داشت که اورا ازمیدان جنك‌بگرگان بردندو درآنجا رخت ازاینجهان بربست .

پسرش زیدبن محمد بدست نیروی محمد بن هارون‌اسیرشد .

محمدبن‌هارون شخصابرجنازه‌ی محمدبن‌زید نماز خواند وخود دفنش کرد «۱»

اینواقعه درماه رمضان سال دویست وهشتاد ونه اتفاق افتاده(۲)

پسرش زید پس‌ازاین‌ماجرا به خراسان رخت کشیدوهم اکنون درآنجااقامت‌دارد«۳»

۱ـ مروج‌الذوهب . جلد٤ ص۲٤٦ وقتی‌محمدبن‌هارون محمدبن‌زید به‌قتل‌رسانید .

معتضد عباسی سخت برآشفت‌وازاین‌واقعه اظهارتاسف واندوه کرد.

۲ـ ابن‌اثیردرجلد۷/ ص۱۸۰مینویسیدمحمدبن‌زیدمردی فاضل‌واديب وشاعروعارف وخوش برخورد بود . ابوعمراسترابادی می‌گوید بمحمدبن زیدگفتم که بنی‌عباس هرکدام برای خودلقبی‌انتخاب کرده‌اند . آیا بهمان لقب صدایشان کنیم یا اسمشان را بزبان بیاوریم . درجوابم گفت بآن نامها که خودشان دوست میدارندآنان را بنامید.

۳ـ زیدبن محمد بروایت طبری باسماعیل‌بن‌احمد درخراسان سپرده شد واسماعیل‌را باحترام دربخارا سکونت داد .

حسن بن یوسف

درضمن فتنه‌های اسماعیل بن یوسف برادرش حسن به‌قتل رسید.

مادرحسن ام‌سلمه‌دختر محمدبن عبدالله سنی بود.

حسن در آن‌هنگام که‌برادرش اسماعیل بامردم‌مکه می‌جنگید هدف تیری‌قرار گرفت‌وبخاك وخون غلطید.

جعفر بن عیسی

در همین واقعه جعفربن عیسی که از نسل عبدالله‌بن جعفر بن ابیطالب است‌نیز کشته شدمادرابن‌جعفر کنیزی گمنام‌بود .

احمدبن عبدالله

عبدالرحمن که نماینده ابوالساج در مکه بود ابن‌احمدبن عبدالله‌حسنی‌رابه‌قتل رسانید.

۱ــ حسن‌بن یوسف‌حسنی و جعفر بن عیسی جعفری‌و احمدبن‌عبدالله حسنی‌ازشخصیت‌های علوی بوده‌اند که درعهد عبدالله‌معتز به‌قتل رسیده‌اند ولی‌در نتیجه‌ی‌یك اشتباه‌فنی نامشان‌دراینجاذکرشده‌است.

محمدبن‌عبدالله

محمدبن عبداللّه‌بن‌محمدبن‌قاسم‌بن‌حمرةبن حسن‌بن‌عبیدالله بن عباس بن علی‌علیه‌السلام .

درخلافت معتضدبوسیله‌ی عمال‌علی‌بن محمد والی‌بصره دستگیر ومحبوس شد.

وی درزندان بصره زندگی را بدو گفت.

این محمدبن‌عبدالله نیزازنسل ابوالفضل‌العباس‌بن‌علی‌علیهما السلام است .

عهد مکتفی

آنانکه درایندوره بقتل رسیده‌اند .

محمدبن علی

محمدبن‌علی‌بن‌ابراهیم بن‌حسن‌بن‌جعفر بن‌عبدالله‌بن‌الحسین‌بن علی‌بن‌الحسین‌علیهما‌السلام .

علی بن محمد

وعلی‌بن‌محمدبن علی‌بن عبدالله‌بن‌جعفر‌بن عبدالله‌بن محمدبن علی‌علیه‌السلام .

ایندوشخصیت علوی با قرمطی که به«صاحب خال» معروف بود بقتل رسیده‌اند .

بی‌آنکه درصف هر‌اخواهان با پیروان‌قرامطه قرارداشته‌باشند.

ایندومرد علوی را بتهمت زده بودند که با قرامطه همکاری دارند.

وبمبنای همین تهمت دست و پایشان را بریدند و گردنشان را با شمشیر زدند.

زیدبن الحسین

زندبن حسین بن حسین بن زید بن‌علی بن الحسین علیهما السلام.

چنانکه می گویند:

قرامطه او را درراه مکه بقتل‌رسانیده‌اند.

***

ابوالفرج اصفهانی «نویسنده‌ی کتاب» میگوید که حکیم بن یحیی‌حدیثم کرده است.

ـ حسین بن حسین بن زید «یعنی پدر زید بن حسین» شیخ طایفه‌ی بنی‌هاشم بود. از اکناف جهان بسوی وی اموال و هدایا می‌رسید.

حکیم‌بن یحیی‌بمن گفت:

ـروزی‌درمحفل‌روباجدتوابوالحسن‌محمدبن‌احمداصفهانی‌نشسته بودیم. گروهی از آل ابوطالب هم همنشین ما بودند.

حسین‌بن حسین‌بن زیدبن علی و محمدبن علی‌بن حمزه علوی عباسی و ابوهاشم داودبن قاسم جعفری هم حضور داشتند.

جدتو ابوالحسن محمد اصفهانی بحسین‌بن‌حسین گفت:

ـ یااباعبدالله تومتشخص‌ترین فرزندان رسول‌اللهٔ هستی وابو-
هاشم متشخص ترین فرزندان جعفر . . و شما دو شیخ محترم از آل
رسول‌الله هستید .

و بعد درحقشان دعا کرد.

محمدبن‌علی بن‌حمزه به سخن درآمد و بـا لحن غرض‌آلودی
گفت :

ـ یا ابالحسن ، این تشخص بچه کارشان میخورد اگر این دو
تن‌شیخ هاشمی تشخص خود را دراینروز گاربمردم زمانه عرضه کنند
دربرابرش یك پرسبزی هم دریافت نخواهند داشت .

این‌چه کالائیست که در بازارعصربیك شاخه‌ی سبزی‌هم فروخته
نخواهدشد .

حسین‌بن‌حسین‌ازاینسخن‌خشم گرفت و گفت :

ـ به من‌چنین‌می گوئی، بخدا دوست نمیدارم نسب من‌بفاصله‌ی
یك پدر از رسول‌اکرم دورباشد و درعوض ملك ومال دنیا را سراسر
بمن عطا کنند .

حکیم بن‌یحیی گفت:

ـ این حسین بن‌حسین پسری داشت که زید نامیده میشدوزید
درراه مکه به قتل‌رسید .

زیدبن حسین ازجوانمردان بنی‌هاشم بود.

چه ازلحاظ شجاوت ، چه ازلحان ظراقت ولطف ، چه از لحاظ زیبائی چهره وجمالصورت

وی با فرزندان جعفرمتوکل عشرت وآمیزش داشت .

گاهی که بدیدارآنان میرفت،درقصرشان تجملات زندگی‌بسیار میدید . فرش‌های زیبا ، ظرفهای گرانبها ، تختها ومسندها و تشریفات دیگر.

بپدرش میگفت:

ـ وقتی بنی‌اعمام من ازبنی‌عباس‌به بازدیدم می‌آیند بایدباهمین تشریفات ازآنان پذیرائی کنم .

پدرش هم بهوای دل اوهرچه داشت خرج میکرد تا شخصیت‌او درچشم‌آل متوکل خفیف نشود.

گاهی که تهی دست بود و ازعهده‌ی دلخواه پسرش برنمی‌آمد زید خشم میگرفت وبا خشم حضور پدررا ترك میگفت و قسم میخورد که برضد خلیفه نهضت خواهدکرد وبدینوسیله ثروت مطلوب خود را بدست خواهدآورد .

حسین‌بن‌حسین که پسرش‌را درحین‌اندیشه‌ی خطرناك می‌دید بسوی اومیدوید وگریه میکرد وقسمش میداد .

حسین‌بن حسین ازترس‌اینکه پسرش‌راه خلاف بپیش گیردنزد مادراومیرفت .

مادرش کنیز بود .

بمادرش می گفت پسر توزید ازمن چنین و چنان خواسته و من نتوانسته‌ام خواسته‌هایش را تأمین کنم . اوقسم خورده که اگر پولش ندهم برضد دولت خروج کند . تواز زر وزیورهرچه داری دراختیاراو بگذار تا مهمانی‌خود را بر گذار کند .

همسرحسین‌بن‌حسین میگفت :

ـ اینطورنیست . اوترا میترساند ، او چنین تصمیم‌ندارد . فقط تهدیدت میکند.

میگوئی‌نه؟ یکبار اعتنایش نکن . آزادش بگذار ببین چه از دستش برمی‌آید.

حسین‌بن‌حسین درجواب زنش گفت :

ـ تواشتباه میکنی ، خلاف گمان تومن میدانم پسرم ازعهده‌ی آنچه میگوید برخواهدآمد .

شنشنه اعرفها من‌اخزم

این خصلتی‌است که میراث خون اوست .

***

بدین‌ترتیب هرچه زید میخواست باو میدادند .

محمد بن حمزه

محمدبن حمزة بن عبیدالله‌بن‌عباس‌بن‌حسن‌بن‌عبیدالله‌بن عباس ابن‌علی‌علیهما‌السلام

«ازنسل ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام»

محمدبن طغج اورا درباغی که ازآن خودش بود بقتل‌رسانید.

***

احمدبن‌محمدمسیب می گوید :

ـ محمدبن‌حمزه ازاعیان رجال‌آل‌هاشم بود .

درزمان اومحمد طغج حکومت می کرداما اوهرگز اینمردرا «امیر»نمینامید وهمیشه از وی بد میگفت ومردم را بررد او تحریك می کرد .

«این طغج» غلامی ازبرد گان فرومایه راکه بمردی دوره گرد تعلق‌داشت تطمیع کردواورا درخانه‌ی خودنگاهداشت وبعدبه صاحبش که مردی پریشان روزگارپست بود گفت :

ـ غلام تودرخانه‌ی محمدبن‌حمزه زندگی‌میکندوازقیدبردگی تو خودراآزاد میداند.

آندوره گرد رجاله باغوای محمدبن طغج گروهی از اوباش و اراذل راکه با خودش همکاربوده‌اند بسوی خودخواند و باهم در باغ وسیع‌محمدبن طغج کمین گرفتندواوراکه برای گردش بباغ آمده‌بود ناگهان هدف حمله قراردادند.

این اراذل مرمد بن حمزه راباکارد قطعه قطعه کردند .

تمام روز را محمد در گوشه‌ی‌آن باغ به خاك و خون‌خفته بود.

دوره گردان پست‌فطرف هم ازترس اینکه محمدبن حمزه بهبودی یابد و دمار از روز گارشان برآورد تمام آن روز بر پیکر بی جانش شمشیر زدند.

می آمدند و میرفتند و ضربی بروی فرود میآوردند.

بدین ترتیب محمد بن حمزه علوی ازجهان رخت بربست.

عهد مقتدر

آنانکه دراین دوره بقتل رسیده‌اند.

عباس بن اسحاق

عباس بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام.

همان کس است که اورا «مهلوس» هم مینامیدند.

وی راارمنی‌ها درشهری ازشهرهای ارمنستان که «دبیل»نامیده میشد بقتل‌رسانیدند حسین بن محمدقطربلی برای من‌این‌سر گذشت را روایت کرد. (۱)

محسن بن جعفر

محسن بن جعفر بن علی بن محمدبن‌علی بن موسی‌الرضا صلوات‌الله علیهم بدست اعراب بدوی دربیان بقتل‌رسید.

۱ــ ارمنستان بنام‌ارمینه درحکومت معاویة بن ابی‌سفیان وخلافت‌عثمان ابن‌عفان با دست حبیب بن مسیلمه فهری گشوده شد.

سرش را ببغدادآورده بودند.

قاتلش که یك عرب بیابانی بودادعا میکرد که چون محسن‌بن جعفردعوی خلافت داشت ومیخواست بوسیله عرب‌های چادرنشین بر ضدحکومت وقت نهضت کند اورا بقتل‌رسانیدم.

یك علوی گمنام

ابوالحسن علی‌بن ابراهیم علوی در وسط مسجد جامع کوفه . آنجا که امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب برای قضاوت جلوس میفرمود مسجدی بنیان کرد .

آل عباس که همیشه نسبت‌به علویون کینه وعناد داشتند ازاین بنیان خوششان نیامد .

باعتبارقدرتی که داشتندآن مسجدرا ویران کردند بعلاوه با گروهی ازاراذل واوباش بسمت مزارمقدس امیرالمومنین حمله‌بردند بردیوارحرم کلنك گذاشتندتا قبرمقدس‌علی را نیزویران کنند علویون دیگرطاقت نیاوردند ، بدفاع برخاستند .
جنك میان‌آل‌عباس‌وآل‌علی‌در گرفت .

چند تن ازبنی‌عباس کشته شدند و مردی نیزازآل‌ابیطالب بقتل رسید که گمنام است .

ورقاءبن‌محمدبن‌ورقا جماعتی‌ازآل‌ابیطالب را بازنان‌وفرزندان‌شان‌دست بسته ببغدادبردتا بکیفراین‌اقدام حبسشان کند امانتوانست زیرا دراین هنگام ابوالحسن علی‌بن‌محمدبن‌الفرات بوزارت رسید و

علویون را ازچنك بنی‌عباس رها کرد وبا احترام بسوی خانه‌هایشان بازگردانید.(۱)

طاهر بن یحیی

بما نوشته‌اند که متصدی‌مالیات درمدینه طاهر بن یحیی بن حسن ابن جعفر بن عبیدالله بن حسین بن علی بن زیدبن علی علیه‌السلام را مسموم ساخت .

محرمانه بوی زهرخورانید وبه‌قتلش رسانید.

طاهر بن یحیی‌مردی بزرك منش وفاضل‌ودانشمندبود.

ازپدرش وعلمـای دیگری کـه روایت حدیث میکردند حدیث روایت میکرد .

اصحاب ما ازاحادیث اوروایاتی‌دارند .

یك طباطبائی

قرمطی معروف به «ابن‌الحبانی» وقتی بکوفه‌آمد مردی علوی

۱ــ ابوالحسن علی بن‌محمد بن موسی بن حسن بن‌المرات وزیر مقتدر عباسی‌بود . وی سه بار به مقام وزارت رسید . باراول در هشتم ربیع‌الاول سال ۲۹٦ وبعد درچهارم ذی‌الحجه سال۲۹۹ بامرخلیفه ازمقام وزارت به زندان رفت اما درهشتم ذی‌الحجه سال۳۰٤ باردوم وزیرشد. بازهم در۲۲ جمادی‌الاولای ۳۰٦ بزندان رفت .

برای سومین‌بار درهفتم ربیع‌الاخرسال ۳۱۱ مقام وزارت را بدست آورد ولی‌دوران وزارتش دربارسوم پیش‌ازیك سال‌دوام نگرفت . زیرادر سال۳۱۲ ازوزارت معزول ومقتول‌شد.

ابن‌مرد ، علویون را دوست میداشت .

را ازخانواده‌ی طباطبا بقتل رسانید.

برای ما مقدور نبود که ازنسب این علوی طباطبائی آگاه شویم.

گروهی دیگر

در اراضی یمامه گروهی از علویان که به «بنوالاخیضر» شهرت دارند کشته شدند .

ماازانساب مقتولین یمامه اطلاعی دردست نداریم .

«بنوالاخیضر» با کشتارهائی که در یمامه دارند معهذا بر آن منطقه استیلا یافتند .

مقامشان درآنجا شامخ وعظیم شد تا آنجا که قرامطه‌ی پیروز نتوانستند به حوزه‌ی فرمانفرمائی بنوالاخضیر در یمامه رخنه کنند.

عهد های دیگر

محمد بن علی‌بن‌حمزه (راوی معروف) درروایت خود چندتن‌از آل ابیطالب را نام برد که درحوادث مختلف زندگی‌بقتل رسیده‌اند و حکومت های وقت بخونشان‌آلوده نبوده‌اند .

بعلاوه تاریخ مشخص ومعلومی هم برای زندگانی و وفاتشان بدست نیاورده تا بدانیم اینقوم درچه عهد وعهد کدام خلیفه زندگی را بدرود گفته‌اند .

من اکنون بروایت محمدبن‌علی‌بن حمزه ازآنان یاد میکنم و صحت وسقم این حکایات را بعهده‌ی راوی می گذارم اگردربیان این سرگذشت‌ها لغزش یاخطائی پدیداراست ذمت من ازآن برائت دارد.

اکنون بنقل‌روایات‌محمدبن‌علی‌بن‌حمزه می‌پردازیم.

حسن‌بن‌محمد

حسن‌محمدبن عبدالله الاشترمحمدبن‌عبداللهبن حسن‌بن حسن علیه‌السلام .

در راه مکه به قتل رسید.

ویرا طایفه‌ای از بنی طی که « بنو بنهان » نامیده میشدند کشته‌اند.

عبدالله بن محمد

عبدالله بن محمد بن سلیمان بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام.

سیاهان «جار» به کشتن او متهم هستید«۱»

علی بن علی

علی بن عبدالرحمن بن قاسم بن زید بن حسن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام که از سادات حسنی است.

او را قومی از طایفه‌ی بنی مالك که به بنی جهینه شهرت دارند درمیان اراضی «اغیفر» و «ذی المره» به خاك و خون کشیدند.

قاسم بن زید

قاسم بن زید بن حسن بن عیسی بن علی بن حسن بن علی که مادرش دختر قاسم بن عقیل بن عبدالله بن محمد بن عقیل بود.

---

۱ - «جار» نام دهکده‌ایست در ساحل بحر احمر که به مدینه نزدیك است

سواحل شرقی دریای سرخ آن قسمت که در جهت شهر مدینه است به سواحل مدینه معروف است.

به مشارق الانوار- جلد اول صفحه ۱٦۹ رجوع شود

درموضعی موسوم به «معبال» میان «وادی» و «ذی المروه» بدست جماعتی ازقبیله‌ی طی کشته‌شد.

محمد بن عبدالله

محمدبن‌عبدالله حسن بن‌علی‌بن جعفر بن‌محمد صلوات‌الله‌علیهما.

اوهم با دست بنی‌طی درموضعی که«رویضات»نامیده‌میشود هدف تیرقرار گرفت‌و باهمان‌ضربه‌جان سپرد.

محمد بن احمد

محمدبن احمد بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن علیه‌السلام.

که مادرش فاطمه دختر محمدبن ابراهیم‌بن اسماعیل بن ابراهیم‌بن حسن بن‌حسن علیه‌السلام بود

یعنی ازپدرومادر نسبت‌به‌امام حسن بن‌علی‌میرسانید.

بدست غلامانش‌در«فرع‌مسور» کشته شد.

علی بن موسی

علی‌بن موسی‌بن‌علی بن‌محمدبن عون‌بن محمدبن علی‌علیه‌السلام معروف به «محمد حنفیه»

که مادرش زینب‌دختر حسین بن‌حسن افطس بود.

دریکی از دهکده‌های اطراف مدینه بدست قاتل گمنامی به قتل‌رسید.

قاسم بن یعقوب

قاسم بن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام قاتل او زیاد بن سوار بود.

گفته میشود که قبیله‌ی بنوسلیم او را به قتل رسانیده‌اند.

به قتل او بنوشیبان هم متهم هستند.

می گویند که شیبانی‌ها این قاسم بن یعقوب را در موضعی معروف به «عرق الظبیه» کشته‌اند.

جعفر بن صالح

جعفر بن صالح بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام.

مادرش زنی از بنی مخزوم بود.

سیاهان در عهد حکومت اسماعیل بن یوسف خویش را بر خاک ریخته‌اند.

عبدالرحمن بن محمد

عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن عیسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن جعفر طیار علیه السلام

مادرش زنی از فرزندان طلحه بن عبدالله تیمی بود.

سلیمان بشه سلمی به خونش، متهم است.

احمد بن قاسم

احمد بن قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

علیها السلام.

او به‌سمت «نسا» و «ابیورد» میرفت.

مردم آن‌شهرها ویرا بسوی خود خوانده بودند.

او بنام امامت وپیشوائی راه خراسان به‌پیش داشت.

سه‌منزل‌دورازری گروهی از گدایان به‌وی حمله آوردند وخونش برخاک ریختند

حسین بن علی

حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن علیها السلام.

در تفلیس که‌ازشهرهای ارمنه ارمنیه‌است بدست قومی معروف به صفار کشته شد«۱»

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن حسن بن حسن علیه السلام

بدست ارمنی‌ها در «شمشاط» به‌قتل رسید«۲»

۱ـ تفلیس را که‌شهرمعروفی ازشهرهای قفقاز است به ارمنستان نسبت داده‌والبته‌اشتباه کرده‌است

۲ـ شمشاط . یا سمیاط شهری بود که به‌روایت‌معجم‌البلان برسواحل فرات بنیان‌داشت.

گفته‌میشود که‌شهری دیگری بنام‌سمیساط هم درسواحل شمالی فرات که به‌اراضی سوریا تعلق‌داردوجودداشت.

بقیه‌در صفحه بعد

محمد بن جعفر

محمدبن جعفـربن ابـراهیم بن اسماعیل بن حسن‌بن حسن علیه‌السلام .

مادرش زنی ازطایفه‌ی انصاربود.

درراه با گروهی ازخوارج برخورد کرد.

این دسته ازخوارج به «قمده» شهرت داشتند یعنی اهل جنك و انقلاب نبودند.

محمدبن جعفر بدست این قوم کشته‌شد

قاسم بن احمد

قاسم بن احمدبن عبدالله‌بن قاسم‌بن اسحاق‌بن عبدالله‌بن جعفر طیار علیه‌السلام مادرش زنی ازنسل زبیر بن عوام بود .

در کشورحبشه. درمحلی بنام«بجه»بقتل رسید.

قاتلش معلوم نیست

جعفر بن حسین

جعفربن حسین‌بن حسن افطس‌بن علی‌بن الحسین علیهما السلام و. .

اما این شمشاط که ابوالفراج اصفهانی از«حمزه» نقل می کند از شهرهای قفقاز است.

با اینکه ازشهرهای قفقاز بوده و اکنون چنین شهری درجغرافیای قفقازوجود ندارد.

حسین بن حسین

حسین بن حسین بن محمدبن سلیمان بن داودبن حسن بن حسن علیه السلام

هنگامی این دوسید علوی ازلشکرعبدالله بن عبدالحمید عمری بازمی گشتند. به قتل رسیدند.

عبدالله بن عبدالحمیدنواحی «بجه» رادرحبشه فتح کرده بود.

این دومرد بدست حبشی ها مقتول شدند.

احمد بن حسن

احمدبن حسن بن علی بن ابراهیم بن محمدبن عمربن علی علیه السلام و . . .

زید بن عیسی

زیدبن عیسی بن عبدالله بن مسلم بن عبدالله بن محمدبن عقیل.

این دوتن همراه سپاه عبداللهعمری درافریقا با پادشاه سودان می جنگیدند.

ودرهمان جنگ ها کشته شدند.

علی بن محمد.

علی بن محمدبن عبدالله بن علی بن محمدبن حمزه بن اسحاق بن علی عبدالله بن جعفر طیار

مردی ازقبیله ی قیس بن ثعلبه درمحلی که «معدن الخلة» نامیده میشد بخاك وخون غلطید

جعفر بن اسحاق

جعفر بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی علیه السلام. معروف به «ابن الحنفیه»

همان عبدالله بن عبدالحمید عمری که در افریقا می جنگید وقتی بر اراضی «بجه» غلبه کرد گردن این علوی را با شمشیر زد.

محمد بن علی

محمد بن اسحان بن جعفر بن قاسم بن اسحاق جعفری.

از نسل جعفر طیار.

بدست عبدالله بن عبدالحمید عمری در جنگی که با ابراهیم بن محمد علوی داشت کشته شد زیرا محمد بن علی جعفری از همدستان پسر عمش ابراهیم بن محمد بود.

احمد بعلوی

احمد بن علی بن محمد بن عون بن محمد بن علی علیه السلام.

برادرش عیسی علی ویرا در «ینبع» به قتل رسانید.

داود بن محمد

داود بن محمد بن عبدالله بن داود بن عبدالله بن عبدالله بن عباس بن علی علیه السلام

با دست ادریس بن موسی بن عبدالله حسنی در ینبع کشته شد.

«این داود از نسل ابوالفضل عباس بن علی علیها السلام بود»

ایوب بن قاسم

ایوب بن قاسم بن حسن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه‌السلام در سودان «افریقا» کشته شد.

جعفر بن علی

جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیها السلام.

درجنگی میان محمد بن زید و مردم نیشابور در گرفته بود بر دروازه‌ی نیشابور کشته شد.

حسین بن احمد کوکبی

این کوکبی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط بن عبدالله بن علی بن الحسین علیها السلام است.

مادرش دختر جعفر بن اسماعیل بن جعفر بن محمد صلوات الله علیهما است.

کوکبی بدست حسن بن زید معروف به داعی کبیر و صاحب طبرستان که پسر عمش بود به قتل رسید.

زیرا به حسن بن زید گزارش داده بودند که حسین بن احمد کوکبی با او سر خلاف و نزاع دارد.

عبیدالله بن حسن

عبیدالله بن حسن بن جعفر بن عبیدالله بن حسین علی بن حسین علیها السلام.

حسن‌بن‌زید اورا با حسین‌بن‌احمد کوکبی بحضورخودطلبید وزبان‌به‌خشونت گشود.

این‌دوعلوی‌نیزدرجواب‌حسن‌بن‌زیدازسخن‌بازنماندند. هرچه او گفت‌بدوباز گردانیدند.

حسن‌بن‌زید خشمناك‌شدودستورداد این‌دوعلوی را بخوابانند و شکمشان‌زیرپای‌جلادهالگدمال کنند.

و بعد فرمان داد که پیکر نیمه جانشان را دربرکه به آب بیندازند.

حسین‌بن احید کوکبی وعبدالله‌بن‌حسن‌درآن‌بر که غرق‌شدند وجان‌سپردند.

معهذا حسن‌بن‌زیددست ازجسم‌بیجانشان برنداشت.

امر کرد که این‌دوجنازه‌را درسرداب‌بیندازند

جنازه‌ی این‌دوعلوی‌مقتول‌درآن‌سرداب‌ماندتاوقتی که یعقوب‌بن لیث‌صفاری‌برحسن‌بن‌زید غلبه کردوجنازه‌ها را ازسرداب بدر آورد و دفنشان کرد.

سعیدبن‌محمد انصاری‌آن‌چنانکه أحمدبن‌سعید ازیحیی‌بن حسن روایت‌می کنداین‌شعرهارا دررثای‌عبیدالله‌بن‌حسن‌سرود

یاکیف انسیت‌قتلی قدمضوا سلفا

و صاحبی امل قدذقت سلوانا

صلی علیهم ملیك الناس ماطلعت

شمس و ما حرکت قمریه بانا

چگونه آن کشتگان را فراموش می کنم.

آرزوئی دارم که مایه‌ی تسلیت من است

بر آنان پروردگار رحمت فرستد

چندانکه خورشید میدرخشد و قمری ها نهال‌های تازه را در زیر

پای خود می جنبانند

هم او گفته

یا قتیلا . یا مسلما لغشوم

لو یسیف تلقاه کان قتیلا

عق آبائه و قرباه منه

و عصی الله ربه والرسولا

ای کشته‌ای که بدست ظالمی تسلیم شده‌ای

ایکاش ترا با شمشیر می کشند

قاتل تو عاق پدران و خویشاوند خویش است

قاتل تو در قتل تو خداو رسول خدرا را عصیان کرده است.

حسن بن محمد عقیقی

عقیقی. حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین بن علی حسین

علیها السلام است

مادرش ام عبدالله نامیده میشد که دختر عبدالله بن الحسین و از نسل

امام سجاد علیه‌السلام بود .

اوپسر خاله‌ی حسن‌بن‌زید صاحب‌طبرستان‌وفرماندار شهرستان ساری‌بود.

درآن هنگام حسن بن زید بر طبرستان و گرگان حکومت مستبدانه‌ای‌داشت«۱»

عقیقی شنید که حسن‌بن زید بـه جنك بـا خجستانی گرفتار و کشته شد بهمین جهت به فکر سلطنت افتاد و مردم را بسوی خود دعوت کرد!

اما این‌خبر تکذیب شد زیرا حسن‌بن‌زید ازدست خجستانی به آمل گریخته‌بود.

عقیقی ازترس پسرخاله‌ی خود به گرگان گریخت‌ودست اتحاد به‌خجستانی داد.

میان حسن‌بن زید از طبرستان وعقیقی از گرگان جنگی در گرفت .

---

۱ ــ طبری‌درضمن‌حوادث‌سال۲٦٦مینویسد.

درهمین سال خجستانی حسن‌بن‌زیدفریب‌دادودرگرگان بروی حمله آورد اما حسن ازدستش گریخت وبه‌آمل رفت خجستانی برگرگان غالب شدوپاره‌ای‌ازاراضی‌طبرستان‌رانیز تحت‌تصرف‌خوددرآورد. این‌واقعه درماه جمادی‌الاخرورجب‌سال۲٦٦اتفاق‌افتاد.

دراین جنك عقیقی شکست خورد و دوبار، به گرگان گریخت

حسن بن زیدبرادرخودمحمدبن زیدرا بسوی پسرخاله فرستادواورا

امان دادوبعددستورداد گردنش را باشمشیرزدند

حسن بن عیسی

حسن بن عیسی بن زیدبن حسین بن عیسی بن زیدبن علی بن الحسین

علیهاالسلام

در گرگان بدست خجستانی کشبه شد.

محمدبن حمزه

حسن بن زیدصاحب طبرستان این محمدبن حمزه را مسموم کرد.

محمدبن حمزه بن یحی بن حسین بن زیدازسادات بنی الحسین و نسبت

به علی بن الحسین علیهما السلام میرساند.

پسرداود

ادریس بن موسی پسری گمنام از پسران داودبن ابراهیم بن

حسن بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن علیه السلام را به قتل رسانید.

ادریس بن علی

ادریس بن علی بن حسن بن محمدبن عبدالرحمن بن قاسم بن

حسن بن زیدبن حسن علیه السلام بدست زنی که برده ی مزدی عمری بود

درمدینه کشته شد.

سلیمان بن علی

محمدبن علی بن قاسم بن محمدبن یوسف حسنی برادرخودسلیمان بن

علی‌را درطبرستان به‌قتل رسانید. جنازه‌اش درطبرستان دفن شد.

احمدبن‌عیسی

گفته‌میشود که اوبدست‌حسن‌بن‌ابی‌طاهر کشته‌شده‌است.

احمدبن‌عیسی‌بن‌عبدالله‌بن‌محمدبن‌عمربن‌علی‌علیه‌السلام درجنگی که میان علویون وجعفریون درگرفت‌به‌قتل‌رسید

***

در حادثه‌ای که میان فرزندان جعفر طیار و امیرالمومنین‌علی علیه‌السلام پدیدآمد تعداد بی‌شماری ازآل‌ابوطالب‌به‌قتل‌رسیدند

وما اکنون‌نام جمعی ازآنان راکه توانسته‌ایم بشناسیم‌دراینجا یادمی کنیم.

***

داودبن‌احمدبن عبیدالله‌بن موسی‌بن عبدالله‌بن حسن‌بن‌حسن(ع) جعفریون او را در «مضیق» طی جنگی که با علویون داشته‌اند کشته‌اند.

***

علی‌واحمد پسران‌ادریس‌بن‌محمدجعفری

*

احمدوصالح پسران‌محمدبن‌جعفربن‌ابراهیم

***

محمدوعبدالله فرزندان داودبن‌موسی‌بن‌عبدالله‌بن‌حسن

***

محمدبن جعفر بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام

***

علی بن محمد حسینی و صالح بن موسی بن عبدالله بن موسی.

در آن جنگ که میان ادریس بن عبدالله بن موسی و داود بن موسی الحسنی در گرفته کشته شده است.

***

ابراهیم بن عبدالله بن داود بن محمد بن جعفر بن ابراهیم.

•*•

پسر گمنام از داود بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر

•*•

محمد بن حسن بن جعفر بن موسی بن جعفر علیهما السلام که هشت نفر از آل عبدالله بن جعفر را در محلی پیدا کرد و هر هشت نفر را به قتل رساند.

***

حسن بن حسین بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن حسین علیه السلام که همین ایام در مدینه به قتل رسید «۱»

۱ـ تاریخ طبری، جلد ۱۱ ص ۲۵۷ ضمن حوادث سال ۲۶٦ مینویسد: و در

بقیه در صفحه بعد

****

فرزندان محمدبن یوسف ابوالقاسم احمدبن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن بن زیدبن حسن علیه السلام و پسرش محمد و ابراهیم بن محمدبن هارون ابن محمدبن قاسم بن حسن بن زید را به قتل رسانیدند

****

گروهی از بنی جعفر در راه بمن محمدبن علی بن جعفر الصادق

این سال میان جعفریون و علویون در مدینه فتنه‌ای در گرفت. علتش این بود که در این سال فرماندار مدینه و وادی القری اسحاق بن محمد بن یوسف جعفری «از نسل عبدالله بن جعفر طیار» بود.

وی از طرف خود در وادی القری نماینده‌ای گذاشت . مردم وادی القری نماینده‌ی او را به قتل رسانیدند و دو برادر اسحاق هم در این هرج و مرج کشته شدند .

اسحاق شخصاً به وادی القری رفت تا این اختلافات را حل کند اما مریض شد و در همانجا بدرود زندگی گفت.

بجای اسحاق امور مدینه بدست موسی بن محمد افتاد «برادر اسحاق» اما حسن بن موسی بن جعفر بر ضدش قیام کرد اما او با هشتصد سکه طلا حسن را از میدان بدر کرد.

پس از حسن ابوالقاسم احمد بن محمد حسنی پسرعم صاحب طبرستان سر بلند کرد و موسی بن محمد را به قتل رسانید. و بر مدینه غلبه کرد. اوضاع اقتصادی مدینه در آن وقت آشفته بود اما احمد بن محمد این آشفتگی را برطرف ساخت . وی تا دوران ابن الساج والی مدینه بود

علیه السلام را بچنك آوردند و سر از بدنش جدا کردند

***

احمد بن علی بن عبدالله بن موسی بن حسن بن علی بن جعفر علیه السلام

*

محمد بن جعفر بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام

*

صالح برادر ادریس بن موسی بن عبدالله حسنی محمد بن یحی بن عبدالله ابن موسی بن عبدالله بن حسن را به قتل رسانید.

*

محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم الحسنی

*

و هم در این فتنه.

احمد بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن حسنی و محمد بن احمد بن علی حسنی به قتل رسیدند.

*

و حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی حسنی معروف به «ابن ابی رواح»

***

و علی بن محمد بن عبدالله «قافا» جعفری معروف به ابی شرواط

***

احمدبن‌علی‌بن‌اسحاق‌جعفری

*

مطرف‌بن داودبن محمدبن‌جعفربن ابراهیم جعفری

*

اصحاب ابوالساج درسالی که برای مناسك حج بمدینه رفته‌بود صالح‌بن‌محمدبن جعفربن‌ابراهیم .

وعباس‌بن‌محمد پسرعم‌اورا بقتل‌رسانیدندوسرهایشان رابکوفه فرستادند .

*

حسین‌بن یوسف برادراسماعیل‌بن یوسف هم درمکه طی هرج ومرجی که میان مردم‌آن شهرپدیدآمده بود کشته‌شد.

*

جعفربن عیسی‌بن اسماعیل‌بن جعفربن‌ابراهیم جعفری

*

سیان عبداللّه‌بن محمدبن سلیمان‌بن عبداللّه بن‌حسن‌حسنی رادر همین ایام کشته‌اند .

*

موسی بن محمد بن یوسف بن جعفربن ابراهیم جعفری والی

مدینه شد.

محمد بن احمدبن محمدبن اسماعیل بن حسن بن زیدحسنی که پسر عم حسن بن زیدداعی طبرستان بودبرضداوقیام کرد واوازسریرحکومت بخاك وخون انداخت .

وی مردم را بسوی پسرعم خود حسن «داعی طبرستان» دعوت می کرد .

اوتنها بقتل موسی بن محمد جعفری قناعت نکرد بلکه پسرش عیسی رانیزبادم شمشیر بپدررسانید.

•☼•

حسین بن محمدبن یوسف، برادرموسی بن محمدجعفری که بدست مردم دادالقری کشته شد .

•☼•

طرفداران اسماعیل بن یوسف جعفربن محمدبن جعفربن ابراهیم جعفری را بقتل رسانیدند .

•☼•

قاسم بن زیدبن حسین حسینی که در «ذی المروه» با دست مردم بنی طی کشته شد .

•☼•

عبدالرحمن بن محمدبن عیسی بن جعفربن ابراهیم

بنوسیلم اورا در«غایه» درخانه‌ی خود بقتل‌رسانیدند .

***

ابوالفرج‌علی‌بن‌حسین‌اصفهانی«نویسنده‌ی این کتاب» میگوید:

سرگذشت‌آل‌ابوطالب ازعهدرسول‌اکرم‌تاامروز که ماه جمادی الاولای سال‌سیصدوسیزده هجری است دراین صفحة بپایان میرسد.

من سرگذشت این قوم شریف و عالیمقام را تا امروز که از نگارش کتابم فراغت یابم بدین ترتیب جمع کرده‌ام.

البته اطلاع دارم که درنواحی‌یمن‌وطبرستان گروهی‌ازطالبیون بسرمیبرتدوبرآن سامان غلبه کردندوحکومت میرانند اما ازحوادث زندگی‌آنان خبری نداریم زیرا روابطی‌در میان ما نیست تا اخبارآن مناطق را باطلاع‌ما برساند.

آنچه مسلم است اینست که اوضاع‌آنجا هم ازجنك وقتل‌وقهر وغلبه وشکست بی‌نصیب نیست منتها دست ما ازاخبارآن حدود کوتاه است .

***

وباید دانست که روش ما دراین کتاب ذکرنام‌آن دسته ازآل ابیطالب است که برضدحکومتهای جائره‌ی وقت قیام کرده باشدودر این راه جان بسپارد .

وگرنه‌آنان که درحوادث دیگری از جهان گذشته‌اند نامشان

فراموش شده وپادشاهان ازضمیرها محو خواهدبود.

ما ازدرگاه خدا عصمت و توفیق طاعت و پاداش عمل‌مسئلت می‌دارم .

هو حسبنا ونعم الوکیل

پایان جلدسوم

فهرست

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم